



## سانترالیسم دموکراتیک (صفحه ۹)

## سروده‌ای از فریدون مشیری (صفحه ۱۰)

## اوضاع کنونی و جایگاه کمونیست‌ها

صفحه آخر

## نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا

صفحه آخر

## خاطرات ترزا نوچه

صفحه آخر

## مبارزه ملی و مبارزه طبقاتی دو روی یک واقعیت

یکی از مشکلاتی که در مقاطع حساس تاریخی بارها در جنبش کمونیستی ظاهر شده، ناتوانی در درک رابطه دیالکتیکی میان مبارزه ملی و مبارزه طبقاتی است. برخی چنان در مبارزه طبقاتی غرق می‌شوند که وجود تهدید خارجی و سلطه امپریالیستی را به حاشیه می‌رانند. برخی دیگر چنان در مبارزه ملی حل می‌شوند که استقلال سیاسی طبقه کارگر را از دست می‌دهند. هر دو گرایش در نهایت به بن‌بست می‌رسند. مارکسیسم نه تسلیم شدن در برابر بورژوازی ملی را می‌آموزد و نه بی‌تفاوتی نسبت به استقلال کشور را. درک دیالکتیکی مسئله به ما می‌گوید که در کشورهای تحت فشار امپریالیسم، مبارزه ملی و مبارزه طبقاتی درهم تنیده‌اند. نه می‌توان یکی را جایگزین دیگری کرد و نه می‌توان

میان آنها دیوار کشید. استراتژی و تاکتیک؛ حلقه واسط میان مبارزه ملی و مبارزه طبقاتی بخش مهمی از اختلافاتی که در جنبش کمونیستی پیرامون مسئله ملی و مبارزه ضد امپریالیستی پدید آمده است، نه از اختلاف بر سر هدف نهایی، بلکه از خلط میان استراتژی و تاکتیک سرچشمه می‌گیرد. از دیدگاه مارکسیسم، استراتژی طبقه کارگر تغییر نمی‌کند. هدف نهایی، پایان دادن به نظام سرمایه‌داری، استقرار حاکمیت طبقه کارگر و حرکت به سوی جامعه سوسیالیستی است. هیچ مبارزه‌ای، اعم از ملی، دموکراتیک، صنفی یا ضد امپریالیستی، جایگزین این هدف تاریخی نمی‌شود. اما تاکتیک، بر خلاف استراتژی، همواره تابع شرایط مشخص است.

## به مناسبت ۱۴۴ سالگرد تولد لنین

آموزه‌های پرولتاریایی او را زنده نگه داریم در میان انبوه آموزه‌های علمی اثبات‌شده لنین درباره پیشبرد کمونیسم و انقلاب پرولتاریایی، با این واقعیت روبه‌رو هستیم که بسیاری از تشکلهای چپ در ایران این آموزه‌ها را در عمل به کار نمی‌بندند. با این حال، همین تشکلهای خود را مدافع این آموزه‌ها معرفی می‌کنند؛ پدیده‌ای که تأمل، بررسی و ریشه‌یابی علل آن ضروری است. در موضوع ایجاد تشکل سیاسی پیشروی طبقه کارگر، کسانی که کمونیسم علمی را سلاحی جدی در عرصه نظری و در پیشبرد مبارزه طبقاتی می‌دانند و با تمام وجود به آن باور دارند و خود را ملزم به اجرای آن می‌شمارند، باید نشان دهند که تا چه اندازه

صفحه ۴

صفحه ۲

## جهانی مشترک و سوسیالیستی تنها راه‌هایی

جنگی که با هدف نابودی زیرساخت‌ها، تغییر رژیم و تجزیه ایران، برای سلطه کامل ابرقدرت بلامنازع آمریکا و ایجاد «اسرائیل بزرگ»، از دیرباز در دستور کار بوده است، فعلاً با امضای تفاهم‌نامه، دشمنان را به پای میز مذاکره کشانده است. هر دو طرف، ظاهراً از سر درماندگی و تحت فشار مردم خود و افکار عمومی جهان، تن به این روند داده‌اند. اسرائیل نافرمان همچنان لبنان را بمباران می‌کند و آن دو طرف نیز مدعی‌اند که همچنان دست بر ماشه و آماده‌اند. تفاهم حاکمیت ایران با آمریکا، چنانچه تحقق یابد، تغییری راهبردی در سیاست خارجی هر دو کشور خواهد بود و پیامدهای آن اندک نخواهد بود. ایران به کجا می‌رود و سرنوشت توده‌های عظیم مردم چگونه رقم خواهد خورد؟ بحران عمیق و شکننده‌ای

توهمات را بدور بریزیم، مبارزه بین رژیم اسلامی و مردم همچنان باقی است جنگ آمریکا و اسرائیل با ایران به یک آتش بس رسیده است. آتش بسی که سرنوشت مبهمی بر آن حاکم است. آیا ادامه خواهد یافت؟، آیا جنگ مجدداً شروع خواهد شد؟ آیا همین وضعیت صلح و جنگ برای مدتی خواهد ماند. خبرها حکایت از تفاهمات و یا توافقات اولیه ای بین آمریکا و ایران، دارد. هنوز هیچکس بطور واقعی از هدف‌های آمریکا و ایران در این مذاکرات آگاهی کامل ندارد. هر دو طرف خود را پیروز جنگ و دیگری را خواهان مذاکره برای صلح و ....جا می‌زنند. تا زمانیکه این نوشته تهیه شده است، ایران و آمریکا گفته‌اند که به توافق و یا تفاهم نامه صلح رسیده‌اند که قرار است روز یکشنبه در ژنو از جانب رسمی طرفین

صفحه ۸

صفحه ۶



## مبارزه ملی و مبارزه طبقاتی دو.... بقیه از صفحه ۱

لنین بارها تأکید می‌کرد که مارکسیسم نه مجموعه‌ای از فرمول‌های ثابت، بلکه «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» است. از همین رو، کمونیست‌ها نمی‌توانند بدون توجه به توازن نیروها، صف‌بندی‌های اجتماعی، تضادهای درونی جامعه و شرایط بین‌المللی، برای همه زمان‌ها یک نسخه واحد تجویز کنند.

در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، ممکن است در مقطعی تجاوز خارجی، تجزیه کشور یا تلاش برای ادغام کامل در نظم امپریالیستی، به تضاد عمده تبدیل شود. در چنین شرایطی، دفاع از استقلال ملی بخشی از وظایف تاکتیکی جنبش کمونیستی است، نه به این دلیل که مبارزه طبقاتی کنار گذاشته شده است، بلکه زیرا خود مبارزه طبقاتی در آن مرحله از مسیر دفاع از استقلال ملی و مقاومت در برابر سلطه امپریالیستی عبور می‌کند.

در مقابل، هنگامی که خطر تجاوز فروکش می‌کند و تضادهای درونی جامعه دوباره در مرکز صحنه قرار می‌گیرند، مبارزه علیه استثمار، خصوصی‌سازی، فساد، نابرابری و سلطه سرمایه مالی اهمیت برجسته‌تری می‌یابد. اما حتی در این شرایط نیز، کمونیست‌ها استقلال ملی را مسئله‌ای فرعی تلقی نمی‌کنند، زیرا تجربه تاریخی نشان داده است که سلطه اقتصادی و سیاسی امپریالیسم همواره می‌تواند دستاوردهای مبارزات مردمی را تهدید کند.

از این رو، تمایز میان استراتژی و تاکتیک، به معنای عدول از مارکسیسم نیست، بلکه شرط به‌کارگیری خلاقانه آن است. آنچه ثابت می‌ماند، هدف تاریخی طبقه کارگر است؛ آنچه تغییر می‌کند، شکل، اولویت و آرایش نیروها در هر مرحله از مبارزه است.

نادیده گرفتن این تمایز، مارکسیسم را از یک روش دیالکتیکی برای شناخت و تغییر جهان، به مجموعه‌ای از احکام انتزاعی و تغییرناپذیر تبدیل می‌کند؛ احکامی که به جای راهنمای عمل، به مانعی در برابر شناخت واقعیت زنده جامعه بدل می‌شوند.

### انحراف نخست: چپ‌روی انتزاعی

نخستین انحراف، نادیده گرفتن تضاد عمده در شرایط مشخص است.

این گرایش تصور می‌کند که در همه زمان‌ها و همه شرایط، تنها تضاد میان کار و سرمایه اهمیت دارد و سایر تضادها فرعی و بی‌اهمیت‌اند.

اما تاریخ چنین حکمی نمی‌دهد.

اگر کمونیست‌های چین در دهه ۱۹۳۰ خطر اشغال ژاپن را نادیده می‌گرفتند، اگر کمونیست‌های ویتنام تجاوز آمریکا را صرفاً نزاعی میان دو گروه سرمایه‌دار تلقی می‌کردند، اگر انقلابیون الجزایر مسئله استعمار فرانسه را به حاشیه می‌راندند، نه استقلال ملی حاصل می‌شد و نه شرایط برای پیشروی نیروهای مردمی فراهم می‌گردید.

دیالکتیک به ما می‌آموزد که در هر مرحله باید تضاد عمده را شناخت. تضاد عمده ثابت نیست. با تغییر شرایط تغییر می‌کند. اشتباه آنجاست که برخی نیروها بدون توجه به شرایط عینی، فرمولی ثابت را بر همه موقعیت‌ها تحمیل می‌کنند.

انحراف دوم: نفی دیالکتیک مبارزه ملی و یکدست دیدن بورژوازی

انحراف دیگری که در بخشی از جنبش چپ مشاهده می‌شود، از یک برداشت مکانیکی از نقش تاریخی طبقه کارگر سرچشمه می‌گیرد. بدون تردید، در عصر امپریالیسم و پس از انقلاب اکتبر، رسالت تاریخی گذار به سوسیالیسم بر دوش طبقه کارگر و حزب پیشرو آن قرار دارد. اما از این حقیقت نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که در همه کشورهای تحت سلطه، تمامی لایه‌های بورژوازی در هر شرایطی نقشی یکسان دارند و همگی به یک اندازه در خدمت امپریالیسم قرار گرفته‌اند.

چنین برداشتی، میان نقش تاریخی پرولتاریا در گذار به سوسیالیسم و نقش نیروهای مختلف در مرحله مبارزه برای استقلال ملی تمایز قائل نمی‌شود و بدین ترتیب، دیالکتیک مراحل مختلف مبارزه را به یک حکم انتزاعی تقلیل می‌دهد.

واقعیت آن است که در بسیاری از کشورهای تحت سلطه، بخشی از بورژوازی - هرچند از منظر طبقاتی بورژوازی است و افق آن از سرمایه‌داری فراتر نمی‌رود - در شرایط مشخص می‌تواند در برابر سلطه امپریالیسم، دفاع از حاکمیت ملی، حفظ بازار داخلی، صیانت از منابع راهبردی و توسعه مستقل کشور قرار گیرد. نادیده گرفتن این واقعیت، به معنای نادیده گرفتن تضادهای واقعی درون جامعه و ساختار قدرت است.

از همین رو، این گرایش معمولاً حاکمیت را به صورت مجموعه‌ای کاملاً یکدست می‌بیند. هرچند در کلام از وجود لایه‌های مختلف سخن می‌گوید، اما در تحلیل سیاسی، همه آنها را بدون هیچ تمایزی در یک صف قرار می‌دهد و در همه شرایط، همگی را به عنوان دشمن واحد پرولتاریا معرفی می‌کند.

نتیجه عملی چنین نگرشی، ناتوانی در

تشخیص تضاد عمده، ناتوانی در شناخت صف‌بندی‌های واقعی جامعه و از دست دادن امکان تأثیرگذاری بر روندهای سیاسی است. در این نگاه، هرگونه تمایزگذاری میان نیروهای ادغام‌گرا در سرمایه‌داری جهانی و نیروهایی که - هرچند از موضعی بورژوازی - در برابر سلطه خارجی مقاومت می‌کنند، به جای آنکه موضوع یک بحث مشخص و مستند درباره شرایط مشخص باشد، با برچسب «سازش با بورژوازی» کنار گذاشته می‌شود.

این شیوه، نه نقد مارکسیستی، بلکه جایگزین کردن برچسب به جای تحلیل است. چنین برچسب‌زنی‌ای، امکان بررسی عینی تضادهای واقعی جامعه را از میان می‌برد و هر کوششی برای تحلیل مشخص از شرایط مشخص را به‌عنوان عدول از اصول محکوم می‌کند. در نتیجه، به جای آنکه به روشن‌تر شدن مرزهای طبقاتی و سیاسی کمک کند، به تفرقه در صفوف نیروهای مترقی و عقیم ماندن مبارزه نظری می‌انجامد.

استقلال سیاسی طبقه کارگر دقیقاً در همین نقطه معنا پیدا می‌کند؛ نه حل شدن در بورژوازی ملی، و نه انکار هرگونه نقش عینی آن در مرحله‌ای از مبارزه که تضاد با امپریالیسم به تضاد عمده جامعه تبدیل شده است. هنر سیاست مارکسیستی، تشخیص مرز میان همکاری تاکتیکی و استقلال استراتژیک است، نه جایگزین کردن تحلیل مشخص با احکام کلی و تغییرناپذیر.

### انحراف سوم: اراده‌گرایی خرده بورژوازی

نوع دیگری از انحراف، تصور امکان تحقق اهداف بزرگ بدون فراهم بودن شرایط عینی است.

تاریخ نشان داده است که انقلاب‌ها صرفاً محصول خواست و اراده نیروهای سیاسی نیستند.

آگاهی انقلابی ضروری است، اما کافی نیست. وجود سازمان‌های توده‌ای، سطح آگاهی عمومی، شرایط اقتصادی، توازن نیروهای طبقاتی، وضعیت منطقه‌ای و بین‌المللی و آمادگی توده‌ها همگی در تعیین مسیر تحولات نقش دارند.

لنین بارها تأکید می‌کرد که سیاست انقلابی هنر تشخیص لحظه مناسب و شناخت شرایط واقعی است.

از این رو جایگزین کردن آرزو به جای تحلیل، کمکی به جنبش کارگری نمی‌کند.

پس از جنگ چه وظیفه‌ای در برابر نیروهای مترقی قرار دارد؟

امپریالیسم صرفاً از طریق جنگ مستقیم عمل نمی‌کند. تحریم اقتصادی، فشار مالی، عملیات اطلاعاتی، جنگ رسانه‌ای، نفوذ سیاسی، تحریک شکاف‌های قومی و

## استقلال ملی، بستر پیشروی مبارزه طبقاتی است



مارکس هرگز سیاست را به انتظار برای وقوع انقلاب نهایی تقلیل نداد. لنین نیز بارها تأکید کرد که طبقه کارگر باید در تمامی عرصه‌های نبرد اجتماعی حضور داشته باشد. اگر سرنوشت صنعت ملی، منابع طبیعی، سیاست‌های اقتصادی، سطح اشتغال، آموزش، بهداشت و حاکمیت اقتصادی کشور تعیین می‌شود، طبقه کارگر نمی‌تواند نسبت به آن بی‌تفاوت باشد.

بی‌تفاوتی در چنین شرایطی عملاً به معنای واگذاری میدان به نیروهای بورژوازی است و در این میان خطر بزرگ؛ بازگشت نسخه‌های نئولیبرالی است.

تجربه بسیاری از کشورها نشان داده است که پس از جنگ‌ها و بحران‌های بزرگ، سرمایه مالی جهانی تلاش می‌کند از فضای بازسازی برای نفوذ بیشتر استفاده کند.

نمونه‌های عراق، یوگسلاوی سابق، اوکراین، برخی کشورهای آفریقایی و حتی روسیه دهه ۱۹۹۰ نشان می‌دهد که خصوصی‌سازی گسترده، فروش دارایی‌های عمومی، وابستگی مالی و تخریب ظرفیت‌های تولیدی می‌تواند در پوشش بازسازی و اصلاحات اقتصادی صورت گیرد.

این دقیقاً همان نقطه‌ای است که نیروهای مترقی باید هوشیار باشند.

هیچ ملتی نمی‌تواند استقلال سیاسی خود را حفظ کند اما استقلال اقتصادی خود را از دست بدهد. وابستگی اقتصادی دیر یا زود به وابستگی سیاسی منجر می‌شود.

### مذاکرات؛ میدان دیگری از مبارزه

برخی نیروها مذاکرات را نشانه تسلیم می‌دانند و برخی دیگر آن را نشانه پیروزی. هر دو نگاه ساده‌انگارانه است.

در واقع مذاکرات ادامه همان کشاکش سیاسی با ابزارهای متفاوت است. هیچ کشوری در جهان صرفاً با شعار زندگی نمی‌کند. دیپلماسی، تجارت، توافقات اقتصادی و روابط بین‌المللی بخشی از واقعیت سیاست مدرن هستند.

مسئله اصلی این نیست که مذاکره انجام شود یا نشود؛ مسئله این است که با چه هدفی، بر پایه چه توازن قوایی و برای تأمین منافع چه طبقاتی انجام شود. از این منظر کمونیست‌ها نباید اسیر احساسات شوند؛ نه شیپور جنگ بنوازند و نه هر توافقی را پیروزی قلمداد کنند. معیار باید منافع مردم، حفظ استقلال کشور، توسعه ظرفیت‌های تولیدی و بهبود شرایط زندگی زحمتکشان باشد.

بنابراین هر توافق یا تفاهم سیاسی را باید نه بر اساس تبلیغات موافقان یا مخالفان، بلکه بر پایه نتایج عینی آن ارزیابی کرد. اگر توافق بتواند از شدت فشارهای اقتصادی

تضاد عمده آن تضادی است که در یک مقطع مشخص تاریخی بیشترین تأثیر را بر حرکت جامعه و صفت‌بندی نیروها دارد. اما تضاد اصلی، تضادی عمیق‌تر و پایدارتر است که مسیر عمومی تحول جامعه را تعیین می‌کند. در دوران جنگ، هنگامی که کشور مستقیماً در معرض حمله خارجی قرار می‌گیرد، تضاد عمده به طور طبیعی میان مردم یک کشور و نیروی متجاوز شکل می‌گیرد. این امر نه محصول تبلیغات دولتی است و نه ناشی از خواست این یا آن جریان سیاسی؛ بلکه نتیجه شرایط عینی است.

اما پایان جنگ یا کاهش شدت درگیری به معنای ناپدید شدن سایر تضادها نیست. برعکس، با فروکش کردن آتش جنگ، تضادهای درونی جامعه دوباره آشکار می‌شوند. در ایران امروز نیز چنین وضعیتی وجود دارد.

### تضاد اصلی در ایران چیست؟

در سطحی عمیق‌تر، جامعه ایران با پرسشی بنیادین روبروست:

آیا مسیر توسعه کشور بر پایه استقلال ملی، تولید داخلی، عدالت اجتماعی و مشارکت مردم شکل خواهد گرفت، یا بر پایه ادغام هرچه بیشتر در نظم نئولیبرالی سرمایه‌داری جهانی؟

این همان تضاد اصلی است که در اشکال مختلف خود را نشان می‌دهد.

از یک سو گرایش‌هایی وجود دارند که راه حل مشکلات کشور را در پیوند هرچه بیشتر با سرمایه مالی جهانی، خصوصی‌سازی افسارگسیخته، کوچک‌سازی دولت، مقررات‌زدایی و سپردن سرنوشت اقتصاد به بازار می‌بینند.

از سوی دیگر نیروهایی وجود دارند که بر توسعه ملی، تقویت تولید، کنترل سرمایه‌های سوداگرانه، حفظ منابع راهبردی و نقش‌آفرینی فعال دولت در توسعه اقتصادی تأکید می‌کنند.

این کشاکش تنها محدود به ایران نیست؛ تقریباً در همه کشورهای جنوب جهانی چنین نزاعی در جریان است.

در آمریکای لاتین، آفریقا، آسیا و حتی بخش‌هایی از اروپا نیز همین کشمکش میان منطق بازار جهانی و منطق توسعه مستقل ملی مشاهده می‌شود.

### چرا کمونیست‌ها نمی‌توانند نسبت به این تضاد بی‌تفاوت باشند؟

گاهی تصور می‌شود که چون هیچ‌یک از این دو گرایش الزاماً سوسیالیستی نیستند، کمونیست‌ها باید نسبت به این نزاع بی‌تفاوت بمانند. این نگاه در ظاهر رادیکال اما در عمل غیرسیاسی است.

اجتماعی و تلاش برای تغییر موازنه قدرت در درون کشور، همگی اشکال دیگری از همان نبرد هستند.

تجربه کشورهایی چون شیلی، ونزوئلا، سوریه، کوبا و حتی روسیه نشان داده است که هنگامی که مداخله نظامی به نتیجه مطلوب نمی‌رسد، اشکال دیگر فشار جای آن را می‌گیرد.

تا زمانی که کشوری در برابر سلطه نظام امپریالیستی مقاومت کند و توازن قدرت داخلی به سود نیروهای همسو با آن تغییر نکند، فشارها نیز در اشکال مختلف ادامه خواهد یافت. از این رو، صلح می‌تواند پایان یک مرحله از تقابل باشد، اما به ندرت پایان خود تقابل است.

در چنین شرایطی، توجه به مطالبات اقتصادی و اجتماعی مردم نه در تقابل با دفاع از استقلال کشور، بلکه در امتداد آن قرار می‌گیرد...

به این ترتیب میان «امنیت ملی» و «عدالت اجتماعی» یک پیوند دیالکتیکی برقرار می‌شود

پایان یک جنگ به معنای پایان تضادها نیست.

با کاهش خطر نظامی، مسائل اقتصادی و اجتماعی بار دیگر در مرکز توجه قرار می‌گیرند.

تورم، بیکاری، کاهش قدرت خرید، فساد، ناکارآمدی و شکاف طبقاتی همچنان واقعیت زندگی میلیون‌ها نفر است.

اما پیگیری این مطالبات تنها در صورتی می‌تواند به نیرویی تاریخی تبدیل شود که از دو دام بزرگ دوری شود:

از یک سو توهم به امپریالیسم و نسخه‌های نجات‌بخش خارجی؛

و از سوی دیگر توهم به اینکه مشکلات جامعه بدون مشارکت و سازمان‌یابی مردم حل خواهد شد.

راه سوم، راه اتکاء به مردم، دفاع از استقلال کشور، گسترش نهادهای مردمی، تقویت تشکلهای کارگری و پیوند دادن مطالبات دموکراتیک و اجتماعی با مبارزه برای توسعه مستقل ملی است.

تنها در چنین مسیری است که مبارزه ملی می‌تواند به سکویی برای پیشروی مبارزه طبقاتی تبدیل شود و مبارزه طبقاتی نیز به نیرویی برای تعمیق استقلال و حاکمیت ملی بدل گردد.

### ایران امروز؛ از تضاد عمده تا تضاد اصلی

برای درک درست شرایط ایران، باید میان دو مفهوم مهم تمایز قائل شویم: «تضاد عمده» و «تضاد اصلی».

این دو مفهوم یکسان نیستند، هرچند در مقاطع مختلف بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند.

روند نه جنگ، نه صلح به ضرر مردم زحمتکش است



در برنامه و قطعنامه‌های حزبی صورت‌بندی شده است. اکنون بر ماست که گام بعدی را برداریم...»

(لنین، یک گام به پیش، دو گام به پس، **منتخبیات آثار، یک جلد، صص. ۲۲۳ تا ۲۲۶**) خوشبختانه ما، به عنوان «سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور»، از زمان تشکیل این سازمان در آذر ۱۳۴۳، با وجود ضعف‌های نظری، بر پایهٔ مرزبندی با روزیونیسم مدرن رهبری حزب توده، و با انشعاب از آن، پرچم ایجاد حزب کمونیست ایران را از طریق «وحدت مارکسیست - لنینیست‌ها» برافراشتیم.

با توجه به محدودیت‌هایی که در خارج از کشور، از نظر ارتباط با جنبش کارگری داخل ایران، وجود داشت، در زمینهٔ تدوین برنامه و تاکتیک‌ها با گرایش‌هایی به ذهنی‌گرایی روبه‌رو شدیم. از این رو، برای رفع این کاستی‌ها، شعار «پیش به سوی پیوند با کارگران، دهقانان و جنبش‌های توده‌ای» و نیز تلاش برای «تحلیل طبقاتی آرایش نیروهای اجتماعی در ایران» را در دستور کار خود قرار دادیم. با وجود برخی انحراف‌های ایدئولوژیک و سیاسی و نیز سرکوب توسط پلیس رژیم سلطنتی محمدرضا شاه، پس از سقوط آن رژیم، برای ایجاد وحدت با هشت سازمان و گروه دیگر تلاش کردیم و حزب رنجبران ایران را بنیان گذاشتیم. هرچند این حزب نیز با انحراف‌های خط‌مشی و ایدئولوژیک روبه‌رو بود، اما در نخستین کنگرهٔ خود، در دی‌ماه ۱۳۵۸، اعلام کرد که این حزب تنها بخشی از جنبش کمونیستی ایران است و باید برای ایجاد حزب پیشروی طبقهٔ کارگر به مبارزه ادامه دهد.

همان‌گونه که اشاره شد، نبود پیوندی مستحکم با جنبش‌های

می‌سازند. وظیفه آنان پیوند زدن این دو عرصه در یک راهبرد واحد است؛ راهبردی که در آن دفاع از حاکمیت ملی، شرط لازم برای گسترش مبارزه طبقاتی است و تعمیق مبارزه طبقاتی، ضامن استحکام واقعی استقلال ملی. تنها در چنین افقی است که مبارزه ملی و مبارزه طبقاتی از دو مسیر جداگانه به دو وجه یک فرایند تاریخی واحد بدل می‌شوند؛ فرایندی که رهایی از سلطه خارجی را با رهایی از استثمار داخلی درهم می‌آمیزد.

صفا ۷ تیر ۱۴۰۵

## به مناسبت یکصد و .... بقیه از صفحه ۱

میان گفتار و کردارشان وحدتی دیالکتیکی برقرار است.



لنین، در جمع‌بندی تجربهٔ ایجاد حزب بر پایهٔ پراتیک جنبش چپ روسیه، می‌نویسد: «مادام که ما در مسائل اساسی برنامه و تاکتیک وحدت نداشتیم، آشکارا می‌گفتیم که در دوران پراکندگی و محفل‌بازی زندگی می‌کنیم. علناً اظهار می‌داشتیم که پیش از متحد شدن، باید مرزبندی کرد. در آن زمان، حتی سخنی از شکل‌های سازمانی مشترک به میان نمی‌آوردیم، بلکه تنها دربارهٔ مسائل جدید مبارزهٔ برنامه‌ای و تاکتیکی با اپورتونیسم بحث می‌کردیم. اکنون این مبارزه، بنا به اعتراف همگان، وحدت کافی را تأمین کرده و

بر مردم بکاهد، فرصت بیشتری برای توسعه تولید، بازسازی اقتصاد و سازمان‌یابی نیروهای مردمی فراهم آورد، می‌تواند در خدمت منافع ملی قرار گیرد.

اما اگر به ابزاری برای تحمیل سیاست‌های نئولیبرالی، خصوصی‌سازی گسترده، وابستگی مالی یا محدود کردن ظرفیت‌های توسعه مستقل تبدیل شود، آنگاه همان توافق می‌تواند به کانالی برای بازتولید سلطه امپریالیستی بدل گردد. از این رو، معیار کمونیست‌ها نه خود توافق یا عدم توافق، بلکه پیامد طبقاتی و ملی آن است.

### وظیفه تاریخی نیروهای چپ

امروز مهم‌ترین ضعف جنبش چپ ایران نه کمبود شعار، بلکه کمبود تحلیل مشخص از شرایط مشخص است.

سال‌هاست بخشی از چپ در دو قطب متضاد گرفتار شده است.

یک بخش در نفی امپریالیسم چنان پیش می‌رود که از نقد مناسبات طبقاتی داخلی بازمی‌ماند.

بخش دیگر در نفی استبداد و سرمایه‌داری داخلی چنان پیش می‌رود که خطر سلطه خارجی و پروژه‌های امپریالیستی را نادیده می‌گیرد.

اما جامعه ایران به هیچ‌یک از این دو رویکرد نیاز ندارد.

آنچه مورد نیاز است، بازسازی یک سیاست مستقل کارگری و مردمی است که بتواند همزمان:

از استقلال ملی دفاع کند؛ با فساد و رانت مقابله کند؛ از حقوق کارگران و زحمتکشان دفاع نماید؛ با خصوصی‌سازی‌های ویرانگر مبارزه کند؛ برای توسعه علمی، صنعتی و تولیدی کشور بکوشد؛ و افق سوسیالیستی را به عنوان چشم‌انداز بلندمدت جامعه زنده نگه دارد.

تنها از این مسیر است که مبارزه ملی و مبارزه طبقاتی به جای آنکه در برابر یکدیگر قرار گیرند، به دو بازوی یک حرکت تاریخی مشترک تبدیل خواهند شد.

تجربه یک قرن گذشته نشان داده است که هیچ ملت وابسته‌ای به سوسیالیسم نرسیده است و هیچ جامعه‌ای نیز صرفاً با استقلال ملی به عدالت اجتماعی دست نیافته است. پیشروی واقعی زمانی ممکن می‌شود که استقلال ملی و رهایی اجتماعی در یک مسیر واحد به هم گره بخورند.

### جمع‌بندی

کمونیست‌ها نه پرچم استقلال ملی را به بورژوازی واگذار می‌کنند و نه پرچم عدالت اجتماعی را در پای منافع ملی انتزاعی قربانی



نهایی در این وظیفه بزرگ جنبش کارگری دست یابیم.

از سوی دیگر، دیگر تشکلهایی نیز که با ضعف نظری و گرایشهای سکتاریستی، بدون برخورداری از تأیید و پشتوانه طبقه کارگر، خود را تنها تشکل کمونیستی معرفی می‌کردند، به دلیل آلودگی به بینش خرده‌بورژوازی، گام جدی و مؤثری در این مسیر برنداشتند.

امروز، خوشبختانه، با رشد جنبش کارگری ایران و ورود کارگران آگاه به عرصه دفاع از ضرورت ایجاد حزب پیشرو، و نیز مرزبندی با تمامی تشکلهایی که خود را حزب پیشروی طبقه کارگر ایران معرفی می‌کنند، شرایط تازه‌ای پدید آمده است. در چنین شرایطی، احزاب و سازمان‌هایی که مدعی‌اند تنها تشکل کمونیستی ایران هستند، ناگزیرند از شیوه تفکر آنارشیستی و خودمحوخانه خود - که لنین نیز بیش از یک قرن پیش آن را در مواردی مورد انتقاد قرار داد - دست بردارند و با شهادتی پرولتری، به نقد دیدگاه‌های خویش بپردازند.

آنان باید با عزمی راسخ، در جهت آنچه کمونیسم علمی بر آن تأکید می‌کند و نیز آنچه پیشگامان انقلابی طبقه کارگر، حتی از زیر شکنجه‌های جمهوری اسلامی، بر آن پای می‌فشارند، گام بردارند و آمادگی خود را برای دستیابی به وحدت بر پایه اصول کمونیسم علمی و مهم‌ترین میانی برنامه و تاکتیک‌ها اعلام کنند. چنین اقدامی نشان خواهد داد که آنان، هم در اندیشه و هم در عمل، آماده آموختن از پیشگامان طبقه کارگر هستند و می‌توانند گسستی جدی و قاطع از شیوه تفکر خرده‌بورژوازی در درون جنبش کارگری ایجاد کنند. بی‌تردید، چنین حرکتی می‌تواند نقطه عطفی تاریخی در جنبش کارگری پیشروی ایران باشد.

در غیر این صورت، پیشگامان طبقه کارگر، به تدریج و در جریان حل مسائل واقعی مبارزه طبقاتی، این نیروها را کنار خواهند گذاشت؛ زیرا مواضع فرقه‌گرایانه آنان به مانعی در برابر پیشروی جنبش کارگری تبدیل شده و تفرقه و گرایش‌های انحلال‌طلبانه را در جنبش چپ گسترش داده است.

**اما چه مشکلاتی، حتی برای کارگران مبارز، آگاه و کمونیست، وجود دارد؟**

۱. اگر یک قرن پیش، اعتبار نظری کمونیسم علمی در قالب مارکسیسم چنان بود که، جز سوسیال‌دموکراسی به‌عنوان جریان رویزیونیستی کهن - که آن نیز ظاهراً خود را مارکسیست می‌دانست - جریان نیرومند ضد مارکسیستی دیگری وجود نداشت، امروز، پس از ظهور رویزیونیسم مدرن در قدرت و فروپاشی کشورهای سوسیالیستی، رهبران

ضدانقلاب جهانی تلاش گسترده‌ای را برای زیر سؤال بردن کمونیسم علمی آغاز کرده‌اند؛ کمونیسمی که پس از مارکس و انگلس، عمدتاً به وسیله لنین و مائو تکامل یافت.

دستاوردهای تاریخی جنبش کارگری، که برای تحقق هر بخش از آن خون هزاران مبارز انقلابی ریخته شده است، بی‌ارزش جلوه داده می‌شود و از این رهگذر، آشفتگی نظری کم‌سابقه‌ای در جنبش کارگری پدید آمده است. از این رو، تشکلهایی که خود را کمونیست می‌دانند، باید به‌روشنی جایگاه کمونیسم علمی را به‌عنوان مبنای نظری جنبش کارگری مشخص کنند، به بیش از یک قرن و نیم تاریخ مبارزات این جنبش احترام بگذارند و در تخریب این میراث تاریخی، آگاهانه یا ناآگاهانه، با دستگاه‌های امپریالیستی، بورژوازی و خرده‌بورژوازی همسو نشوند.

کارگران کمونیست باید به‌روشنی مشخص کنند که منظور آنان از «کمونیسم علمی» چیست. آیا ماتریالیسم دیالکتیکی در تکامل نظریه مبارزاتی طبقه کارگر نقشی اساسی داشته است یا خیر؟ همچنین، لازم است مرزبندی روشنی با کسانی داشته باشند که بازگشت صرف به مارکسیسم، یا تنها مارکسیسم - لنینیسم، را بدون توجه به روند تکامل تاریخی این نظریه تبلیغ می‌کنند. چنین دیدگاه‌هایی، خصلت دیالکتیکی و پویای کمونیسم علمی را نادیده گرفته و آن را به مجموعه‌ای از آموزه‌های ثابت و تغییرناپذیر فرو می‌کاهند؛ آموزه‌هایی که گویی دیگر ارتباطی با شرایط متحول جهان امروز ندارند. نتیجه چنین برداشتی، ایستا جلوه دادن نظریه‌ای است که طی بیش از یک قرن، همواره در پیوند با تجربه مبارزه طبقاتی تکامل یافته است.

از این رو، چنین نگرشی، آگاهانه یا ناآگاهانه، در خدمت تداوم سلطه نظام سرمایه‌داری قرار می‌گیرد؛ زیرا نقش رشد و تکامل نظری کمونیسم علمی را انکار می‌کند. این امر، در حقیقت، نادیده گرفتن تجربه مبارزات طبقاتی بیش از یک قرن گذشته و دستاوردهای نظری حاصل از آن است.

امروزه، این پراکندگی و آشفتگی نظری، یکی از عوامل اصلی تفرقه در جنبش چپ ایران به شمار می‌رود. بسیاری از جریان‌هایی که خود را مدافع طبقه کارگر و آموزه‌های لنین معرفی می‌کنند، در عمل مسیری متفاوت را در پیش گرفته‌اند. از این رو، کارگران آگاه باید موضع خود را در این زمینه با صراحت و شفافیت بیان کنند.

۲. در جنبش چپ ایران، به نظر می‌رسد درباره بسیاری از اصول برنامه‌ای، از جمله

سرمایه‌داری بودن جامعه ایران، ضرورت سرنگونی انقلابی این نظام، انجام انقلاب پرولتری برای استقرار سوسیالیسم، تشکیل حکومت کارگری متکی بر شوراهای کارگران و زحمتکشان، نقش رهبری حزب کمونیست، ایجاد تشکلهای اقتصادی کارگران و بسیاری از مطالبات مشخص کارگران و نیز مسائل دموکراتیک، توافق‌های قابل توجهی وجود دارد.

با این حال، همان‌گونه که یک قرن پیش، دیدگاه خرده‌بورژوازی با مخالفت با حزبیت پرولتری، مرکزیت دموکراتیک و انضباط سازمانی، جنبش چپ را به تفرقه کشاند، امروز نیز همان گرایش، با اشکالی دیگر، مانعی جدی بر سر راه وحدت جنبش چپ ایران است.

از جمله می‌توان به فرقه‌گرایی، خودبرتربینی سازمانی و مخالفت برخی تشکلهای با اصل مرکزیت دموکراتیک اشاره کرد؛ مخالفتی که بیش از هر چیز، ریشه در فردگرایی و ذهنیت خرده‌بورژوازی دارد و مانع شکل‌گیری وحدت نظری و عملی در جنبش چپ می‌شود. حال آنکه مرکزیت دموکراتیک، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای اندیشه سازمانی پرولتاریاست. در سه دهه گذشته، تلاش‌های متعددی برای ایجاد جبهه‌هایی از نیروهای چپ، به‌ویژه در خارج از کشور، صورت گرفته است؛ اما اغلب این تجربه‌ها، پس از دوره‌ای کوتاه از همکاری، به شکست انجامیده‌اند. با وجود این، نیروهای شرکت‌کننده در این تجربه‌ها، به دلیل غلبه همان نگرش‌های خرده‌بورژوازی، کمتر از این شکست‌ها درس گرفته‌اند و همچنان همان روش‌های پیشین را تکرار می‌کنند. در نتیجه، هنوز نتوانسته‌اند خود و طبقه کارگر را زیر پرچمی واحد و انقلابی گرد آورند و از الگوهای ناکارآمد گذشته فاصله بگیرند.

از این رو، کارگران کمونیست باید با صراحت و قاطعیت با این گرایش‌های غیرپرولتری مبارزه کنند؛ زیرا تجربه بیش از یک قرن و نیم مبارزه کارگری نشان داده است که ایدئولوژی‌های غیرپرولتری همواره خسارت‌های سنگینی بر این جنبش وارد کرده‌اند.

همچنین، این تصور که صرف گرد هم آمدن همه نیروهای چپ، در قالب ائتلاف‌هایی جبهه‌ای و بدون دستیابی به وحدت نظری و سازمانی، می‌تواند مشکلات موجود را حل کند، با تجربه‌های عملی سازگار نیست. آیا تجربه ناموفق سه دهه گذشته، در شرایطی که محدودیت‌های آموزشی، امنیتی و پلیسی داخل کشور وجود نداشت، نشان نداده است که مشکل اصلی در جای دیگری نهفته است؟ آیا زمان آن نرسیده که به جای عمل‌گرایی صرف، بر اصول‌گرایی پرولتری تکیه شود؟

## دستها از خاورمیانه کوتاه



## جهانی مشترک و سوسیالیستی... بقیه از صفحه ۱

بخشی دیگر در انتظار مانده است تا ببیند سرانجام کار به کجا خواهد انجامید. بخش دیگری که دل به ارتش اسرائیل و آمریکا بسته بود، درمانده و پریشان است.

اما توده‌های عظیم مردم که بزرگ‌ترین خسارت‌ها را از جنگ تحمل کرده‌اند و میلیون‌ها نفر از آنان زیر خط فقر زندگی می‌کنند، چه برخوردی با این تفاهم‌نامه خواهند داشت؟

کارگری که نیروی کار خود را، حتی با بیش از ده ساعت کار سخت و مشقت‌بار، در محیطی ناامن و مخاطره‌آمیز، نمی‌تواند به اندازه تأمین نان یک وعده غذای خانواده‌اش تبدیل کند، نسبت به این تفاهم‌نامه چه موضعی خواهد داشت؟

امضای تفاهم‌نامه را باید به فال نیک گرفت و آن را پیروزی‌ای برای صلح و جنبش «نه به جنگ» در سراسر جهان تلقی کرد؛ اما نباید نسبت به آن دچار خیال‌پردازی شد. جنگ و صلح سرمایه‌داران، ادامه همان سیاست با شیوه‌ای دیگر است و از کوزه همان برون تراود که در اوست.

حاکمیت ایران با «شیطان بزرگ» به تفاهم رسیده است تا، به گفته رئیس‌جمهور پزشکان، بتواند پاسخی در برابر توفان عظیم گرسنگان و بیکاران بیابد. طبقه کارگر ایران و احزاب سیاسی چپ و کمونیست در کنار توده‌ها ایستاده‌اند و از خواست‌های برحق آنان تا پایان دفاع می‌کنند. آنان باید آمادگی تشکیلاتی و برنامه‌ای لازم را برای رویارویی با این تغییرات پیش رو فراهم آورند.

پراتیک نزدیک به دو قرن مبارزه طبقه کارگر برای تغییر انقلابی جهان و پیروزی سوسیالیسم نشان می‌دهد که بورژوازی نه تنها از پنجه‌هایش چرک و خون می‌چکد، بلکه توطئه‌گر و جان‌سخت نیز هست و به آسانی تن به تغییر ریشه‌ای و انقلابی نمی‌دهد. شرایط اجتماعی ایران، از جمله وجود حکومت اقتدارگرا، رشد ناموزون توسعه اقتصادی و رقابت مستقیم سرمایه‌داری خارجی، پرولتاریا را با صف‌آرایی بغرنجی روبه‌رو کرده است. از این رو، کمونیست‌ها علاوه بر وحدت بر سر اصول و برنامه و برخورداری از خط‌مشی سیاسی واحد، در عمل و در میدان نیز نیازمند سیاست و تاکتیک مشخص هستند.

ایجاد چنین توانایی‌ای در صفوف طبقه کارگر و جنبش کنونی سوسیالیستی ایران، نیازمند کادرهای توانمند، از میان پیشروان طبقه کارگر و جنبش‌های توده‌ای در کف کارخانه‌ها و خیابان‌هاست.

با وجود همه سرکوب‌ها و محدودیت‌های اعمال‌شده علیه سازمان‌یابی طبقه کارگر،

شکل بگیرد و فعالیت کند، پراکندگی نظری موجود بیش از پیش به درون جنبش کارگری منتقل خواهد شد.

از سوی دیگر، حزب نیز پدیده‌ای دیالکتیکی است که مراحل تکوین، شکل‌گیری، رشد و تکامل را پشت سر می‌گذارد. حزب بلشویکی بالغ، یک‌باره و در زمانی معین پدید نمی‌آید؛ بلکه در روندی طولانی از تجربه، مبارزه و تکامل ساخته می‌شود.

از این رو، کسانی که با نکات مطرح‌شده در بندهای پیشین موافق‌اند، باید هرچه سریع‌تر با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و پس از بحث، تبادل نظر و دستیابی به وحدت‌های نظری و تشکیلاتی، برای ایجاد حزب گام بردارند. حضور کارگران آگاه در این روند، نقشی تعیین‌کننده دارد؛ زیرا پیوند حزب با طبقه کارگر را مستحکم‌تر و روند حزب‌سازی را تسهیل می‌کند.

در غیر این صورت، غلبه بر فرقه‌گرایی و دستیابی به وحدت واقعی ممکن نخواهد بود. نباید فراموش کرد که حزب بلشویک نیز پس از تشکیل، از طریق مبارزه مستمر ایدئولوژیک بر سر مسائل استراتژیک و تاکتیکی رشد کرد، پخته شد و به سازمانی نیرومند تبدیل گردید. از این رو، مبارزه نظری در درون حزب هرگز پایان نمی‌یابد؛ زیرا حزب نیز بخشی از جامعه است و بازتابی از تضادها و مبارزه طبقاتی موجود در آن به شمار می‌رود. دیدگاه‌های گوناگون در درون حزب مطرح می‌شوند، مورد بحث قرار می‌گیرند و در نهایت، از طریق تصمیم‌گیری جمعی، وحدت نظر اکثریت شکل می‌گیرد.

در این میان، وحدت ایدئولوژیک و سیاسی، نقشی تعیین‌کننده در ایجاد وحدت تشکیلاتی، سبک کار و عملکرد عملی حزب دارد. مبارزه طبقاتی، هم در بیرون حزب و هم در درون آن، با شدت جریان دارد و تنها با تکیه بر شیوه پرولتری «وحدت - انتقاد - وحدت» می‌توان به وحدتی نوین و مستحکم دست یافت.

**تنها از رهگذر چنین شیوه‌هایی است که رشد، استحکام و پویایی حزب تضمین می‌شود.**

در نهایت، اعتقاد واقعی به آموزه‌های لنین، نه صرفاً در بیان و ستایش آن‌ها، بلکه در اجرای عملی آن‌ها جلوه‌گر می‌شود. این همان اصول‌گرایی پرولتری است که باید راهنمای عمل تشکله‌ها، به‌ویژه رهبری آن‌ها، باشد تا افق مبارزاتی بلندمدت و راهبردی خود را از دست ندهند.

ک. ابراهیم ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۳

از این رو، نقد بی‌پرده این دیدگاه‌ها و کنار گذاشتن روش‌های مبتنی بر شعار «همه با هم»، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا این شیوه‌ها پیچیدگی‌های مبارزه طبقاتی و نیاز آن به وحدتی استوار و پایدار را نادیده می‌گیرند. از همین رو، کارگران مبارز و کمونیست باید این نگرش را به‌طور جدی نقد و افشا کنند. ۳. در میان تشکله‌های چپ خارج از کشور، گروه‌هایی نیز وجود دارند که تا اندازه‌ای از دو عامل مخرب یادشده در بندهای نخست و دوم برکنار مانده‌اند؛ اما جسارت انقلابی لازم برای برداشتن گام‌های عملی در جهت ایجاد وحدت‌های اولیه و مقابله با پیامدهای فرقه‌گرایی خرده‌بورژوازی را از دست داده‌اند و همچنان در انتظار تغییر شرایط باقی مانده‌اند.

با این همه، این نیروها نیز به‌طور کامل از خودمرکزبینی نظری و سازمانی‌رهایی نیافته‌اند و از این رو، اقدام جسورانه‌ای برای تغییر وضعیت پراکندگی و فرقه‌گرایی در میان نیروهای چپ خارج از کشور انجام نمی‌دهند. بنابراین، مبارزه با این رخوت و انفعال نیز ضرورتی انکارناپذیر است.

کارگران کمونیست، با مواضع و عملکرد خود، می‌توانند نشان دهند که حتی در سخت‌ترین شرایط، از زندان و شکنجه گرفته تا دیگر اشکال سرکوب، همچنان با صراحت و بر پایه اصول سخن می‌گویند و خواهان تغییرند. آنان با این رویکرد، در عمل این سخن مشهور مارکس را تحقق می‌بخشند که:

**«فلسوفان تاکنون جهان را تنها به شیوه‌های گوناگون تفسیر کرده‌اند؛ مسئله اما تغییر آن است.»**

همچنین، آن‌گونه که در ضرب‌المثل فارسی آمده است: «از خرد است که کلان برمی‌خیزد». انتظار کشیدن، به‌تنهایی راه‌حل مشکلات نیست؛ بلکه موفقیت در گام‌های کوچک، زمینه را برای دستیابی به اهداف بزرگ‌تر فراهم می‌کند.

۴. رفقای کارگری که به‌درستی بر ضرورت تشکیل سلول‌های کمونیستی در محیط کار و زندگی کارگران، به‌عنوان گامی اساسی در مسیر ایجاد حزب سیاسی و سازمان‌دهی انقلاب و استقرار حاکمیت کارگری تأکید می‌کنند، باید به نکته‌ای مهم نیز توجه داشته باشند.

**چنان‌که شاهرخ زمانی در مصاحبه ۲۸ بهمن ۱۳۹۲ تصریح کرده است:**

«تشکیل سلول‌های کمونیستی در محیط کار و زندگی کارگران، اساسی‌ترین اهرم سازمان‌دهی انقلاب و حاکمیت کارگری است.»

با این حال، نباید فراموش کرد که اگر هر تشکل یا هر سلول کمونیستی، صرفاً بر اساس برداشت خاص خود از کمونیسم علمی

**«حفظ استقلال ملی، پایان راه نیست؛ آغاز راهی است که تنها با رهبری طبقه کارگر به رهایی اجتماعی می‌انجامد»**



خواست خود برای تغییر را اعلام کرده‌اند. ایران امروز به حکومتی شورایی نیاز دارد؛ حکومتی که دامنه دموکراسی را از پایین‌ترین سطوح جامعه گسترش دهد و به گونه‌ای سازمان یابد که توده‌های مردم خود بر سرنوشت خویش حاکم باشند.

#### ششم -

تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران، صفحات درخشانی در خود دارد. هم‌اکنون نیز جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی، هر روز در کارخانه‌ها، مراکز کار و عرصه‌های مختلف اجتماعی حضور و فعالیت دارند. صدها تشکل چپ، کمونیستی و سوسیالیستی در پیوند با این جنبش‌ها فعالیت می‌کنند و ده‌ها حزب و سازمان با گرایش کارگری و سوسیالیستی نیز وجود دارند.

#### هفتم -

بحران ساختاری سرمایه‌داری جهانی هر روز عمیق‌تر می‌شود. تضادهای درونی انحصارهای بزرگ امپریالیستی و رقابت میان آن‌ها شدت می‌گیرد و قدرت هژمونیک آمریکا نیز در مسیر افول قرار دارد. این روند، از دیدگاه نویسندگان، می‌تواند یکی از عواملی باشد که زمینه را برای گسترش مبارزات در جهت تحقق جهانی مشترک و سوسیالیستی فراهم سازد.

#### جمع‌بندی

اوضاع، برای پیشبرد چنین برنامه سیاسی‌ای از سوی طبقه کارگر ایران، با توجه به دلایل یادشده، مساعد است. باید همچنان برای سازمان‌یابی طبقه کارگر و ایجاد تشکلهای مستحکم در کارخانه‌ها، مؤسسات تولیدی و مراکز خدماتی مبارزه کرد.

احزاب و سازمان‌های چپ و کمونیستی که خود را بخشی از جنبش کارگری می‌دانند، باید با حفظ پیوند نزدیک با این جنبش، از فرقه‌گرایی و سکتاریسم پرهیز کنند و با نفی دیالکتیکی خود، به تولدی نو دست یابند؛ متحد شوند و حزب پیشرو طبقاتی پرولتاریا را بنیان نهند.

همچنین باید توفان عظیم جنبش‌های اجتماعی را با سازمان‌یابی آگاهانه جنبش کارگری و کمونیستی، در پیوندی فشرده و هماهنگ، به نیرویی متحد تبدیل کرد؛ نیرویی که بتواند جنبش‌های گسترده توده‌ای را، که امروز موج به موج در جامعه سر برمی‌آورند، به جنبشی سازمان‌یافته و رهبری‌شده برای تحقق دگرگونی بنیادین اجتماعی و پیروزی انقلاب اجتماعی بدل سازد.

محسن رضوانی ۲۸ خرداد ۱۴۰۵

برخورداری کشور از امکانات طبیعی و انسانی فراوان، اکثریت عظیم مردم همچنان در شرایط دشوار و همراه با فقر زندگی می‌کنند، در حالی که اقلیتی کوچک، ثمره کار و زحمت این اکثریت را در اختیار گرفته‌اند.

ایران نیازمند نظامی است که پیش از هر چیز، بتواند با همه توان به مشکلات اساسی اکثریت مردم پاسخ دهد. این ضرورت، به‌روشنی در اعتراض‌های کارگری و جنبش‌های گسترده مردمی بیان شده است و پاسخ واقعی و عملی به این خواست‌ها، مستلزم دگرگونی بنیادین ساختار جامعه است. در چارچوب نظام سرمایه‌داری کنونی، به‌هیچ‌وجه نمی‌توان به خواست‌های اساسی، از جمله معیشت، مسکن، بهداشت عمومی و آموزش رایگان همگانی، پاسخ داد.

#### سوم -

مردم ایران، اعم از زنان و مردان، کارگران و زحمتکشان، که تولیدکنندگان این همه نعمت و امکانات و شب و روز چرخ جامعه پرهرج‌ومرج امروز ایران را به گردش درمی‌آورند، همچنین میلیون‌ها ایرانی مهاجری که به دلیل شرایط نامناسب کشور، ناچار به ترک وطن شده و در کشورهای دیگر مشغول کار و خدمت هستند، مردمی توانا و شایسته‌اند. آنان خواهان تغییر و ساختن جامعه‌ای نوین، عاری از ستم و استثمار و سرشار از شادابی و خلاقیت هستند؛ جامعه‌ای مشترک که به گفته سعدی:

«چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار».

این نیروی عظیم میلیونی سازندگان جامعه، با درایت و توانایی خود، نیرویی است که هیچ قدرتی توان ایستادگی در برابر آن را نخواهد داشت.

#### چهارم -

ایران، سرزمینی پهناور با طبیعتی متنوع و ذخایر فراوان زیرزمینی، از طلا تا نفت، از شرایط مادی مناسبی برای استقرار سوسیالیسم برخوردار است. مردم این سرزمین می‌توانند با انتخاب نظامی عادلانه و علمی که در خدمت همگان باشد، به دور از هرگونه تبعیض، ستم ملی، ستم جنسیتی و تبعیض مذهبی، جامعه‌ای مشترک، آباد و برخوردار از رفاه برای همگان بنا کنند.

#### پنجم -

جمهوری اسلامی، با ساختار مبتنی بر ولایت فقیه، در کشوری متنوع از نظر ادیان، ملیت‌ها و فرهنگ‌ها و با جمعیتی باسواد و آشنا با پیشرفت‌های علمی و فناوری جهان، پاسخ‌گوی مطالبات و خیزش‌های گسترده کارگران و اکثریت مردم نیست. در بیست سال گذشته، توده‌های میلیونی مردم، با وجود فضای سرکوب، بارها به میدان آمده و

دامنه اعتصاب‌ها و اعتراض‌های کارگری همچنان ادامه دارد و در دل این مبارزات، هسته‌های پیشرو و آگاه کمونیستی و سوسیالیستی شکل می‌گیرند. همین آگاهی دیرینه طبقاتی و شناخت تئوری مبارزه طبقاتی در جنبش کارگری و کمونیستی ایران است که به ترامپ، دارودسته سلطنت‌طلبان و حامیان نتانیاهو، در حمله به ایران «نه» می‌گوید و با حفظ صف مستقل طبقاتی خود، همسو با خیزش عظیم توده‌های میلیونی مردم ایران و جهان علیه جنگ و نسل‌کشی صهیونیسم در غزه، به افشای سلطنت‌طلبان و به اصطلاح چپ‌های برانداز همسو با امپریالیسم و اسرائیل می‌پردازد.

به یمن همین آگاهی است که این جنبش، سربلند، پرچم تاریخی آلترناتیو کارگری و سوسیالیستی را برای تغییر ریشه‌ای جامعه بر دوش می‌کشد و در شرایط دشوار کنونی، افقی نوین را در برابر مردم ستمدیده و استثمارشده ایران می‌گشاید و با همبستگی و همیاری با توده‌های مردم، راه‌هایی را نشان می‌دهد. این جنبش، ضمن تأکید بر شعار «نه به جنگ»، بر این نکته نیز تأکید می‌کند که آلترناتیو کارگری و سوسیالیستی، راه‌هایی مردم ایران است.

اوضاع برای حرکت به سوی یک جنبش اجتماعی توده‌ای و سراسری در حال تغییر است. ارزیابی درست از شرایط، کار آسانی نیست و به کار جمعی همه نیروهای جنبش نیاز دارد. در گام نخست باید بر پایه واقعیات، به این پرسش پاسخ داد که چرا مبارزه برای جهانی مشترک و سوسیالیستی، پاسخی به شرایط کنونی است. در این زمینه، نکات زیر قابل طرح است:

#### یکم -

جامعه ایران دیگر جامعه‌ای عقب‌مانده، توسعه‌نیافته، نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودالی نیست؛ بلکه جامعه‌ای سرمایه‌داری و توسعه‌یافته است که تضاد اساسی آن، تضاد میان میلیون‌ها تولیدکننده تحت ستم و استثمار، از یک‌سو، و اقلیتی کوچک از صاحبان سرمایه بوروکراتیک، خصوصی و انحصاری، از سوی دیگر است که مالکیت ابزار تولید را در اختیار دارند.

از نظر عینی، نیروهای مولد در گسترده‌ترین شکل خود اجتماعی و جمعی شده‌اند، در حالی که تصاحب سرمایه در دست اقلیتی کوچک از سرمایه‌داران بوروکراتیک - نظامی، خصوصی، خصولتی، مافیایی و رانت‌خوار متمرکز شده است.

#### دوم -

طی بیش از یکصد و بیست سال حکومت سرمایه‌داری، در اشکال گوناگون سلطنتی و اسلامی و در پیوند با سرمایه جهانی، با وجود



## توهّمات را بدور بریزیم.... بقیه از

صفحه ۱

امضا شود. ایران قرارداد فوق را تفاهم نامه و آمریکا توافق نامه نامیده اند. می توان فهمید که تفاهم نام و توافق نامه دو مفهوم متفاوت هستند. و نام گذاری متفاوت ناشی از تضادها و اختلاف دیدگاههایی است که ایران و آمریکا بر سر درخواست های خود دارند. روزنامه های ایران در انتشار خبر کاملاً با روزنامه های آمریکا در تضاد هستند. ایران در روزنامه ایرنا به نحوی خبر را منتشر کرده است که گویا هیچ گونه امتیازی داده نشده است و خواست های ایران تحقق یافته است از جمله است پول های بلوکه شده ایران است که آمریکا می گوید هیچ پولی به ایران داده نخواهد شد و ایران می گوید که نیمی از آنرا بلافاصله دریافت خواهد کرد. ایرنا در بند غرامت جنگ آورده است که نحوه دریافت غرامت در مذاکرات ۶۰ روزه بعد از توافق مشخص خواهد شد. می توان گفت بر سر تمامی موضوعاتی که تا بحال علنی شده است همین اختلاف نظر وجود دارد. بویژه اینکه هیچ تضمینی برای اجرایی شدن این توافق و یا تفاهم وجود ندارد. تنها تضمینی که تا بحال تحقق یافته بر طبق اخبار سنای آمریکا قرارداد فوق را تأیید کرده است.

این وضعیت نه صلح و نه جنگ برای هر دو طرف زیان های سنگینی را تا به حال باعث شده است.

از طرف آمریکا: با اینکه فروش نفت آمریکا به بالاترین سطحش در یک دهه اخیر رسیده است و کمپانی های نفتی به سود های حیرت انگیزی در همین مدت کوتاه جنگ رسیده اند. اما محدودیت های مشخصی مانند سنگینی بار جنگ بر اقتصاد بحرانی آمریکا، عدم اطمینان کشورها بر کارآیی تسلیحات آمریکایی، پشت کردن کشورهای اروپایی و حتی عربی به سیاست های جنگی آمریکا، پشت کردن آمریکا به قوانین بین المللی انفراد شدیدش در بین کشورهای جنوب جهانی، وجود دارد.

از طرف ایران: نیز فروش نفت ایران کمتر شده است اما حتی در طول جنگ قطع نشد. زیر ساخت های ایران مورد هدف قرار گرفت. دلار سیر صعودی پیمود اما مورد حمایت بسیاری از کشورهای بزرگ و کوچک قرار گرفت و وضع خود را در برابر آمریکا تحکیم کرد، نقشه های آمریکا برای دسترسی به منابع زیر زمینی و انسانی را با شکست روبرو کرد و توانست روابط خود را با محور مقاومت حفظ کند.

مجموع این شرایط نشان داد که جمهوری اسلامی قصد عقب نشینی در برابر آمریکا

را نداشته و همچنان بر سر خواست خود ایستاده است. اما این ایستادگی بار سنگینی را بر دوش اقتصاد ایران گذاشته است. دلار در سطح ۱۷۰ هزار تومان باقی مانده و گرانی و تورم به مرزهای جدیدی رسیده است. در صد تورم به مرز براساس گزارش های داخلی بین ۵۰ - ۵۳ در صد و گزارش های خارجی ۷۵ در صد می باشد. با این حال برخی از گزارش ها از اینهمه بیشتر است.

درصد بیکاری در زمان جنگ بسیار بالا بود و تعدادی که تقاضای دریافت کمک های دولتی کرده بودند به بیش از یک میلیون رسید، حدود ۲ میلیون شغل از دست رفته است و نرخ ۷.۲ بیکاری، شش ماه گذشته دیگر قابل اعتماد نیست و اما با شروع بازسازی خرابی های جنگ، از شدت بیکاری کمی کاسته شده است، اما هیچ آماری جدید و دقیق انتشار نیافته است.

رشد شتابان تورم همراه با بیکاری گسترده، وضعیت وخیمی برای مردم فرودست جامعه بوجود آورده است. در جهت درک واقعی از اوضاع بایستی به آمارهای منتشر شده که خیلی دقیق هم نیستند در رابطه با تورم و رشد دستمزدها و مقایسه آنها توجه کنیم. در بالا بخشی از آمارهای تورمی آورده شده است. در طی ۶ ماه قبلی هیچ گزارشی به غیر از افزایش حقوق های سالیانه که در آخر زمستان توسط کمیسیون سه جانبه تأیید می شود که حدود ۵۰٪ بود، ما شاهد هیچگونه افزایش حقوقی نه تنها در بین کارگران حتی در بین کارمندان دولتی هم نبودیم. در نتیجه با تورم کنونی سفره مردم در کل و کارگران و زحمتکشان بویژه بیش از ۵۰٪ کوچکتر شده است.

این واقعیتی است که آمریکا با ویران کردن بسیاری از مراکز تولید و تجمعات کارگری هر چه بیشتر به بیکاری گسترده ای که قبلاً توسط جمهوری سرمایه رانته اسلامی بوجود آمده بود دامن زده و دشمنی خود را با نیروی کار در ایران نشان داده است. امروز طبقه کارگر ایران در حد زیر مرز فقر قرار گرفته است.

در دوران جنگ قیمت ها جهش سرسام آوری نداشت و تقریباً بازارها، دارای کمبودهای جدی در ارزاق عمومی نبود. این حاکی از آن است که جمهوری اسلامی به اندازه کافی امکانات داشت ولی در اختیار مردم قرار نمی داد. گرانی در بحران های جدی اجتماعی مانند جنگ، منبع درآمدهای سرشاری برای کمپانیهای بزرگ سرمایه داری است. چه در سطح جهانی و چه در سطح ملی. بررسی آمارها در سطح بین المللی هم مانند ایران گویای همین وضع یعنی سودآوری های عظیم

تریلیون دلاری در زمینه نفت، پتروشیمی، بیمه، فناوری و.... است.

ما در سال های بین ۱۳۹۶ تا ۱۴۰۱ با شرکت پتروشیمی خلیج روبرو هستیم که با سرمایه ۸۰۰ میلیارد تومان شروع به کار کرد و سرمایه اش در ۱۴۰۱ به ۲۵۰۰۰ میلیارد تومان رسید. بسیاری از شرکت های معظم ایران تقریباً همین وضع را داشتند. بعلت اینکه این گونه شرکت ها بیش از سرمایه تولیدی سرمایه های خود را در صندوق های مالی سود ده مثل صندوق بازنشستگان و یا املاک و غیره بکار گرفتند و همزمان بکار تجارت هم مشغول بوده و هستند از جنگ نه تنها آسیبی جدی ندیدند بلکه جنگ برای آنها ثروت های زیادی به ارمغان آورده است. برخی از این شرکت ها با اینکه از جنگ بطور خیلی جدی متضرر نشدند ولی از دولت برای بکار گیری مجدد نیروی کاری که تعلیق و یا اخراج کرده اند کمک های چند میلیارد دلاری دریافت کردند. برخی از این شرکت ها در عرض یک سال سه برابر سرمایه اولیه دارای سرمایه بودند و نرخ سود در آنها فراتر از شرکت های بین المللی هم رفته بود. ولی همین شرکت ها امروز از دولت تقاضای کمک های مالی کرده اند. باید توجه داشت وقتی ما به آمارها مراجعه می کنیم شاهد تفاوت های بسیار زیادی هستیم که از طریق سازمان های آمارگیری معتبر تهیه شده و صرفاً می توان معدلی تحقیق براساس داده های دیگری، به آمار نسبی رسید.

در عرصه بین المللی هم جنگ برخی از کمپانی های امپریالیستی و بزرگ جهانی را بیش از پیش به سود های عظیم رسانده است. بزرگترین آنها شرکت های تسلیحاتی عمدتاً آمریکایی و سپس نفتی بودند. عمده ترین شرکت هایی که متحمل ضرر شدند شرکت های خودرو سازی، صنایع مصرفی از جمله صنایع غذایی هستند. اما مقایسه بین شرکت های سود ده و متضرر نشان می دهد که سودهای کمپانی های اسلحه سازی و نفتی حیرت انگیز و به مرز تریلیون دلار نزدیک می شود. سودی که در تاریخ جهان کم سابقه است. نتیجه اینکه شرکت های بزرگ فربه تر و ثروتمندتر شدند. شرکت های متوسط ضرر کردند و کارگران و زحمتکشان به خاک سیاه افتادند.

تاثیرات جنگ آمریکا و اسرائیل با ایران دارای نتایج فوق اقتصادی بود، در دیگر زمینه های سیاسی هم نتایج مشابه ای را شاهد هستیم، رشد نیروهای راست و فاشیستی در دولت ها و بخشا اپوزیسیون کشورهای درگیر و معظم سرمایه داری. ترامپ خود به عنوان یک جنگ طلب نماینده شخصیت امپریالیستی جنگ طلب با شرکت هایی که بخاطر کسب

## دست ها از کوبا کوتاه



اصول انجام گرفته است ولی به نتایج نادرستی و ایجاد شرایط بدتری برای کمونیست ها در ایران انجامیده است.

انشعاب به اتمیزه شدن سازمان ها و احزاب کمونیستی کمک کرده است و این در شرایطی است که جنبش کارگری در ایران در شرایط به مراتب بهتری از گذشته قرار دارد. انشعاب و جدایی هرگاه بر اختلاف در اصول انقلابی بوده است به رشد و گسترش بیشتر کمک کرده است. اما در چند دهه اخیر با روند رشد و گسترش سازمان ها و احزاب کمونیستی روبرو نبوده ایم ( بطور بسیار کوتاه و مقطعی و موردی استثنا هستند) اما در طی چند دهه اخیر جدایی و انشعاب به ضعیف شدن و جدایی بیشتر از توده ها منجر شده است. این جدایی ها باعث بی اعتمادی و دلسردی کادرها و نیز عدم اعتماد توده ها به بیشتر سازمان ها و احزاب جنبش کمونیستی انجامیده است. دلایل این همه جدایی که ظاهرا در مقطع جدایی در شکل تضاد تشکیلاتی خود را نشان می دهد در چیست. جواب صحیح مارکسیستی به این نوع بحران ها بدین مفهوم نیست که ما می توانیم ریشه های جدایی و انشعاب را در جنبش کمونیستی و کارگری سریعاً بشکنیم، دلیل آنهم مبارزه شدید طبقاتی و نفوذ ایده های خرده بورژوازی در بین طبقه کارگر در جهت انهدام و انحلال صف مستقل مبارزه طبقاتی کارگران در مبارزات و مصاف های طبقاتی است.

ایده های خرده بورژوازی چگونه تأثیرات خود را بر بحران های جنبش کمونیستی می گذارند؟ این ایده بصورت دگماتیسم، سوژکتویسم، اندیودوالیسم، شخصیت پرستی، ترس از عدم چشم انداز پیروزی و شک نسبت به اطرافیان، تار و یا بیهوده دیدن آرمانها و اصولی که بر سر آنها مبارزه ای طولانی شده است، بالاخره کماندیسیم خود را نشان می دهد. البته مبرهن است که در یک سازمان توده ای حضور افکار و نقطه نظرات متفاوت امری غیر معمول نبوده و مبارزه بین دوخط مشی همراه تا پیروزی سوسیالیسم و گذار به جامعه کمونیستی موجود خواهد بود. حل درست این اختلاف نظری را جنبش کمونیستی بصورت نقطه نظری و پراتیکی حل کرده است و آن سانترالیسم دمکراتیک است. متأسفانه در برخی از سازمان های سیاسی امر سانترالیسم دمکراتیک محکم بدست گرفته نشده است و برخی بجای تصحیح آن به نفی نوع سازماندهی پرولتاریا در حیطه تشکیلات رسیده اند.

سانترالیسم دمکراتیک آنجا که بصورت اصولی و صحیح انجام گرفته است نشان داده است از کارایی بالایی در عرصه سالم سازی تشکیلات، سازماندهی اختلافات تشکیلاتی و سیاسی بدون جدایی و انشعاب و زندگی رفیقانه تشکیلاتی، برخوردار است. اگر به اختلافات درونی حزب

بین نیروهای سرمایه داری هیچ منفعتی برای مردم ندارد.

این قرار داد از اینکه جلوی ویرانی جامعه و زیر ساخت های آنرا می گیرد و مسئله ای به نام حق شهروندی که حق بورژوازی است را باقی می گذارد و مانند غزه زمینی سوخته بجای نمی گذارد مورد حمایت مردم ایران و حتی آمریکا و اسرائیل است. در همین حال توقف جنگ اجازه می دهد که جامعه با دور شدن از فضای جنگی بتواند خواست های خود را مطرح کند و در مقابل حاکمین خود بایستد. روشن است کارگران و زحمتکشان اجازه نخواهند داد که رژیم توقف جنگ را به موضوعی برای تحکیم دزدی و رانت خواری و سرکوب و اختناق جامعه تبدیل کند. جامعه با توقف جنگ مجدداً به کشاکش دولت سرمایه داری و کارگران و مسائل دمکراتیک جامعه باز می گردد. در این میان حلقه حل سرنوشت این کشاکش بر سر توازن قوای طبقاتی در بین کمونیست ها و طبقه کارگر با دولت سرمایه داری تعیین می شود. آیا کمونیست ها نظاره گر این وضعیت خواهند بود و یا اینکه با سازماندهی طبقه کارگر و زحمتکش جامعه به قطبی سیاسی و آلترناتیو اجتماعی تبدیل خواهند شد. در اینجا نه زمان بلکه سطح آگاهی نیروهای کمونیست تعیین می کند که اوضاع چگونه پیش خواهد رفت. با برنامه ای برای انقلاب اجتماعی و یا ادامه خرده کاری های موجود.

ع غ

## سانترالیسم دمکراتیک

مدتی است که سازمان های سیاسی نسبت به چگونگی پیشبرد سانترالیسم دمکراتیک و نقاط مثبت و منفی آن مسائلی را مطرح کرده اند که گاهی تا نفی سانترالیسم دمکراتیک و حزب کمونیست پیش می رود و نیز برخی نیز سانترالیسم دمکراتیک را براساس عملکرد گذشته سازمان ها، تئوری توجیه مرکزگرایی می دانند. سازمان و احزاب کمونیستی در برخوردهای اخیرشان کمتر مسئله اصول سازمانی گذشته به مفهوم تبعیت همه از رهبری و همه از کمیته مرکزی را مطرح کرده اند و بیشتر از کار شورایی و مجامع عمومی برای تصمیم گیری یاد می کنند و انشعاب را راه حل برای اختلافات و مشکلات تشکیلاتی نمی دانند و معتقد هستند که انشعاب یکی از عوامل مخرب در جنبش کمونیستی - کارگری ایران است که متأسفانه اکثراً تحت عنوان

سود از هیچ جنایتی ابا ندارند، است. رشد شرکت های فناوری و تسلیحاتی و نفتی خود به هژمونی طلبی سیاسی انجامیده و نیروی های دست راستی را که مورد حمایت این شرکت ها هستند روانه پارلمان ها و پست های کلیدی دولت ها کرده است.

با وضعیت کنونی که شرکت ها به سودهای بالایی دست یافته اند و دولت ها از جیب کارگران و زحمتکشان بهای جنگ را پرداخته اند. از یک طرف تحت فشار مردم خود هستند و از طرف دیگر تحت فشار شرکت های بزرگ برای رانت های بزرگتر. همین شکنندگی زیادی برای دولت ها در زمینه جنگ بوجود آورده است. بودجه های دولتی عمدتاً صرف تسلیحات و امور جنگی می شود و طرح های عمرانی در کشورهای درگیر جنگ متوقف شده است.

نتیجتاً اینکه آمریکا و ایران نقاط ضعف های جدی برای ادامه جنگ دارند. بزرگترین آن ضعف ادامه کاری جنگ است که هزینه های فوق العاده ای را به دولت ها تحمیل می کند. همین نقاط ضعف در برابر مردم است که آنها را وادار به توقف جنگ، آتس بس های موقت و دادم می کند

روشن است که توافقاتی که صورت گرفته به مفهوم حل مسائل ایران و آمریکا نیست. ظاهراً هر دو طرف ادعای پیروزی دارند در عین حال هر دو طرف بخوبی می دانند که میدان جنگ فقط حل کننده مسائل آنها نبوده و برای عادی شدن روابط بین ایران و غرب و بویژه آمریکا هر دو طرف باید امتیازات زیادی به طرف مقابل بدهند. بندهای تا به حال دیده شده در رسانه های جهان عمدتاً بر سر قطع کامل جنگ توافق دارند. موضوعی که برای مردم حاضر در صحنه نبرد یک پیروزی است. واقعیت این است که هیچیک پیروز و یا بازنده جنگ نیستند. این قرارداد ظاهراً طی دو ماه شروع به حل نهایی مسائل باقی مانده می کند. آیا ایران و آمریکا از این تفاهم و یا توافق قصد خرید وقت و زمان را برای دور بعدی کشاکش ها خواهند داشت؟ این موضوعی است که به توان نظامی و اقتصادی طرفین برمی گردد.

امضاء قرار داد صلح ناپیستی این توهم را دامن بزند که امپریالیسم آمریکا و یا دولت سرمایه داری اسلامی به " سر عقل " آمده اند و خواهان آرام سازی منطقه بدون تامین منافع خودشان هستند.

به هر رو توقف جنگ موضوعی مثبت برای اکثریت مردمی است که هر روزه کشته شده و یا خانه ها و زیر ساخت های اجتماعی شان ویران میشود. برای ما کمونیست ها که از منافع مردم دفاع می کنیم می دانیم جنگ



این طفل هشت ساله، ولیکن،  
کارش خلاف اهل محله است!  
در آفتابِ ظهر که من می‌رسم ز راه،  
با آستینِ برزده، در پای کشتزار،  
بر گونه، قطره های عرق،  
-شهدِ خوشگوار-  
از بیخ و بُن کشیده علف‌های هرزه را  
فریاد می زند:  
- «بابا، بیا، بیا!»  
گل کرده لوبیا»  
لبخند کودکانه او درس می‌دهد:  
کاین خاکِ خارپرور باران ندیده را  
با آستینِ برزده آباد می کنند!  
از ریشه می زنند علف های هرزه را  
آنگاه،  
با قطره های گرمِ عرق، باغ سبز،  
بنیاد می کنند.

(فریدون مشیری - تابستان ۱۳۴۶)

طبقه کارگر نیستیم . و این مهم بدون اعمال  
سانترالیسم دمکراتیک به شیوه صحیح امکان  
پذیر نیست.  
پیش به سوی ایجاد حزب کمونیست واحد و  
سراسری  
پیش به سوی وحدت جنبش کمونیستی  
بجای جدایی وحدت کنیم بجای سازش مبارزه  
فعال دو خط را جلو ببریم

مهران پیامی

## سروده‌ای از فریدون مشیری

طومار و تلاش...!

تنها درختِ کوچه ما، در میان شهر،

تیری است بی چراغ!

اهل محله، مردم زحمتکشِ صبور،

از صبح تا غروب،

در انتظار معجزه ای! - شاید -

در کار «برق» و «آب»

امضای این و آن را

طومار می کنند!

شب ها، میان ظلمتِ مطلق، سکوتِ محض،

بر خود هجوم دغدغه را تا سرودِ صبح،

همواره می کنند!

گفتم سرودِ صبح؟

- آری، به روی شاخه آن تیر بی چراغ،

زاغان رهگذر،

صبح‌ملول گمشده در گرد و خاک را،

اقرار می کنند!

«بابک» میان یک وجب از خاکِ باغچه،

بذری فشانده است.

وَز حوضِ نیمه آب،

تا کشتزارِ خویش،

نهری! کشانده است!

وقتی که کام حوض

چون کام مردمانِ محل، خشک می شود؛

او زیر آفتاب

گل‌برگ‌های مزرعه سبز خویش را،

با قطره های گرمِ عرق، آب می‌دهد!

در آفتابِ ظهر، که من می‌رسم ز راه،

طومار تازه ای را، همسایه عزیز،

با خواهش و تمنا، با عجز و التماس،

از خانه ای به خانه دیگر،

سوغات می‌برد.

کمونیست ایران برگردیم، می توان این سؤال  
را مطرح کرد چه عواملی باعث شده است که  
چرخ های تشکیلاتی به سختی حرکت کنند و  
رهبری با درک آن نتواند مشکل را حل کند. بدون  
دخالل جانبدارانه از اختلافات می توان چند  
مسئله ای را که در جنبش کمونیستی مطرح  
است در این موضوع هم مشاهده کرد: ۱ - عدم  
اجرای دقیق سانترالیسم دمکراتیک. ۲ - ارزیابی  
نا درست و تجربه اندوزی از دیگر سازمان های  
سیاسی جهت پیشبرد مبارزه طبقاتی. ۳ - عدم  
مبارزه اصولی مبارزه دو خط در درون تشکیلات.  
در اوضاع و شرایط کنونی خواست جنبش  
کمونیستی توقف جدایی و انشعاب و تلاش  
برای وحدت بیشتر جنبش کمونیستی در  
جهت ترسیم خط مشی همه جانبه در جنبش  
کمونیستی با همکاری یکدیگر؛ این خواستی  
است که بسیاری از فعالین کارگری و روشنفکران  
ایران از ما انتظار دارند. رهبری صحیح و با درایت  
این اختلاف و رسیدن به وحدت بالاتر می تواند  
به یکی از مشکلات کنونی جنبش کمونیستی  
- کارگری پایان دهد. جنبش کمونیستی برای  
پیشرفت خود بایستی در سطح وسیعی با درک  
اختلاف نظرها به خط مشی متحدی دست یابد  
در غیر این صورت طبقات غیر پرولتری همانطور  
که تا به حال قطب حاکم جامعه بوده اند و طبقه  
کارگر و فرودستان جامعه را مورد استثمار و ستم و  
بهره کشی قرار داده اند همچنان با سرکوب علیه  
هرگونه تغییر خواهند ایستاد و جنبش کارگری -  
کمونیستی قادر نخواهد شد که با درهم شکستن  
دولت سرمایه داری سدهای رهایی طبقه کارگر  
را بگشایند. ما بایستی بر اصول سانترالیسم  
دمکراتیک، وحدت تشکیلات های کمونیستی،  
گفتگوی رقیقانه برای رسیدن به اصول مشترک  
و وحدت و نیز محکم به دست گرفتن سمت و  
سوی مبارزه علیه بورژوازی بخاطر سرنگونی آن و  
بخاطر سوسیالیسم پای بفشاریم.

نمی توان از وحدت و تشکیلات کارگری صحبت  
کرد ولی حزب را در مبارزه دو خط مشی شرکت  
نداد و بجای آن فراکسیونیسیم را نشانند. ما بایستی  
سانترالیسم دمکراتیک را در امر تشکیلات به  
مفهوم جهان بینی پرولتاریا بخاطر امر سازمان  
دادن محکم بدست بگیریم مائوتسه دون در  
رابطه با شیوه های کار با توده ها در تشکلات  
می نویسد : " این شیوه سانترالیسم دمکراتیک  
است شیوه مشی توده ای ، نخست دمکراسی،  
سپس مرکزیت، کسب از توده ها و اعاده آنها ( از  
توده ها به توده ها ) و نیز " انتقاد و انتقاد از خود  
یک شیوه است ، شیوه ای برای حل تضادهای  
درون خلقی " و یا " مرکزیت چیست ؟ قبل از هر  
چیز تمرکز ایده های صحیح " (در باره سانترالیسم  
دمکراتیک - مائوتسه دون

ما بدون گسترش دمکراسی در عین برخورداری  
از مرکزیت قادر به ایجاد و رشد سازمان های

## اوضاع کنونی و جایگاه.... بقیه از صفحه آخر

بازارهای جهانی، نه فقط به عنوان سیاست،  
بلکه به عنوان «عقل سلیم» جا زده شدند.  
اما همین روندها، تضادها را تشدید کردند:  
شکاف طبقاتی عمیق تر شد، تولید به  
حاشیه رانده شد، سرمایه انگلی رشد کرد، و  
دولت ها بیش از پیش در خدمت انحصارات  
قرار گرفتند. نتیجه، چیزی جز بی ثباتی  
مزمّن، بحران های مالی متوالی، و بازگشت  
جنگ به عنوان ابزار تنظیم تضادها نبود.  
امروز، آنچه به نام «بحران هژمونی» از آن یاد  
می کنیم، دقیقاً همین است: هژمونی ای که  
هنوز وجود دارد، اما دیگر نمی تواند با همان  
ثبات و اطمینان گذشته خود را بازتولید کند. و  
درست به همین دلیل، به خشونت، تحریم، و  
آشوب سازی بیشتر متوسل می شود.

در چنین بستری، جنگ های منطقه ای،  
آتش بس های ناپایدار، و بازگشت مکرر خطر  
درگیری، دیگر استثنا نیستند. آنها شکل  
عادی بروز تضادها در این مرحله اند. ایران  
در این میان، به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک،  
ظرفیت های درونی، و مسیر تاریخی اش، در  
یکی از نقاط گرهی این تضاد قرار گرفته است.  
به همین دلیل، هر تحول در ایران، هم زمان  
بازتابی از کشاکش جهانی نیز هست. اما  
درک وفهم این موقعیت، تنها با نگاه به بیرون



ممکن نیست؛ باید آن را در پیوند با ساختار درونی جامعه ایران دید.

آنچه در پنجاه روز گذشته تجربه شد، برای هر تحلیل جدی یک نقطه مرجع است. جامعه ایران در این دوره، نه در سطح بحث‌های انتزاعی، بلکه در سطح زندگی روزمره، با وضعیت جنگی یا نیمه‌جنگی مواجه شد. اختلال در زندگی، نگرانی از آینده، فشار روانی، و حس نااطمینانی، به‌طور مستقیم تجربه شدند. اما در کنار این، پدیده‌ای شکل گرفت که نمی‌توان از آن گذشت: نوعی همگرایی و بسیج اجتماعی در دفاع از حاکمیت ملی. گزارش‌های منتشرشده در ایرنا از تداوم تجمعات شبانه در شهرهایی چون تبریز، مراغه، لنگرود و رشت سخن گفتند و حتی به ده‌ها شب حضور متوالی اشاره کردند. این فقط یک «رویداد خبری» نیست؛ نشانه‌ای است از فعال شدن یک لایه واقعی در آگاهی اجتماعی.

همزمان، پویش‌هایی برای اعلام آمادگی دفاعی شکل گرفتند که در رسانه‌هایی چون خبرگزاری فارس و خبرگزاری تسنیم با ارقام میلیونی بازتاب یافتند. حتی اگر این ارقام را با احتیاط علمی بخوانیم، نفسی شکل‌گیری چنین موجی، معنای مهمی دارد: «دفاع از کشور» در لحظه تهدید، به یک امر اجتماعی فراگیر تبدیل می‌شود و از سطح گفتمان رسمی فراتر می‌رود. این واقعیت را نمی‌توان با برچسب «تبلیخ» یا «هیجان» کنار زد. این، یک واقعیت مادی در سطح آگاهی توده‌ای است.

اما همین‌جا، باید در نظر داشت که این بسیج، به‌هیچ‌وجه یکدست و یدون تضاد نیست. همان مردمی که در خیابان حاضر می‌شوند، همان مردمی‌اند که در زندگی روزمره با تورم، بیکاری، ناامنی شغلی، بحران مسکن و فرسایش معیشت دست‌وپنجه نرم می‌کنند. این دو واقعیت، هم‌زمان وجود دارند. اگر یکی را ببینیم و دیگری را نادیده بگیریم، تحلیل‌مان به کجراه می‌رود.

در لحظه تهدید و جنگ تجاوزکارانه، یک تضاد از میان انبوه تضادها فعال می‌شود که می‌تواند بخشی از شکاف‌های درونی را موقتاً در سایه قرار دهد. این همان چیزی است که به همگرایی دفاعی می‌انجامد. اما این سایه‌انداختن، موقتی است. جامعه نمی‌تواند برای همیشه در حالت اضطراب بماند. به محض آنکه شدت تهدید کاهش یابد یا به آتش‌بس برسد، لایه‌های دیگر واقعیت دوباره خود را نشان می‌دهند. اینجاست که وارد مرحله‌ای می‌شویم که می‌توان آن را «تعلیق اجتماعی» نامید: نه جنگ کامل، نه صلح پایدار. در این وضعیت، جامعه هم‌زمان دو

تجربه را حمل می‌کند: تجربه همبستگی و تجربه فشار معیشتی.

در دوره آتش‌بس، این تعلیق آشکارتر می‌شود. از یک سو، تمایل به بازگشت به زندگی عادی وجود دارد؛ از سوی دیگر، حافظه بحران و احتمال بازگشت آن، نوعی اضطراب پنهان ایجاد می‌کند. گزارش‌های ایرنا در همین دوره، بر «حضور هوشمندانه مردم» و ضرورت حفظ آمادگی تأکید کردند. این تأکید، بازتابی از همان وضعیت دوگانه است: جامعه نمی‌خواهد در حالت جنگی بماند، اما می‌داند که بحران تمام نشده است.

در اینجا، دو خط انحرافی سر برمی‌آورند. خط اول، که در بخشی از اپوزیسیون دیده می‌شود، این بسیج را انکار یا تحقیر می‌کند و همه چیز را به تضاد داخلی تقلیل می‌دهد. این خط، با حذف عامل امپریالیسم، از فهم جامعه در لحظه خطر عاجز است. نتیجه عملی آن روشن است: تضعیف ذهنی اراده مقاومت. خط دوم، در سوی مقابل، این بسیج را مطلق می‌کند و هرگونه نقد از وضعیت داخلی را به‌عنوان تضعیف مقاومت رد می‌کند. این خط نیز، با نادیده گرفتن واقعیت معیشت، در میان‌مدت همان نیروی اجتماعی را فرسوده می‌کند که امروز به آن تکیه دارد.

تحلیل کمونیستی، راه سومی را پیش می‌گذارد: پیوند این دو سطح. مقاومت بدون عدالت اجتماعی پایدار نیست؛ عدالت اجتماعی بدون استقلال ملی نیز امکان تحقق ندارد. این یک شعار نیست؛ یک قانونمندی است. اگر بخواهیم این قانونمندی را در ایران امروز بفهمیم، باید به ساختار درونی اقتصاد و قدرت نگاه کنیم. در دهه‌های گذشته، لایه‌ای از بورژوازی نئولیبرال، مالی، تجاری و رانت‌خوار در ایران تقویت شده است. این لایه، منافع خود را نه در تولید ملی، نه در توسعه متوازن، بلکه در سوداگری، خصوصی‌سازی رانتی، دلاریزه شدن اقتصاد، و انتقال بار بحران به دوش زحمتکشان می‌بیند. این همان چیزی است که در ادبیات مارکسیستی از آن به‌عنوان گرایش کمپرادوری نیز یاد می‌شود: پیوند منافع داخلی با منطق سرمایه جهانی. نکته مهم این است که این لایه، حتی وقتی به زبان «منافع ملی» سخن می‌گوید، در عمل پایه‌های مادی مقاومت را تضعیف می‌کند. چرا؟ چون مقاومت، فقط به سلاح و دیپلماسی نیاز ندارد؛ به جامعه‌ای نیاز دارد که بتواند هزینه‌های آن را تحمل کند. جامعه‌ای که زیر بار تورم، بیکاری و بی‌ثباتی خرد می‌شود، در بلندمدت توان ایستادگی خود را از دست می‌دهد. بنابراین، مبارزه با این لایه، نه صرفاً یک مطالبه اقتصادی، بلکه بخشی از دفاع ملی است.

اینجاست که پیوند میان «نان» و «امنیت» روشن می‌شود. اگر کارگر احساس کند که باید هم هزینه جنگ اقتصادی را بدهد و هم قربانی سیاست‌های رانتی باشد، اگر معلم و پرستار شأن خود را در زندگی روزمره از دست بدهند، اگر جوان افقی برای آینده نبیند، آن‌گاه «دفاع از کشور» در ذهن او از «دفاع از زندگی» جدا می‌شود. این جدایی، خطرناک‌ترین شکاف است. دشمن بیرونی دقیقاً روی همین شکاف حساب می‌کند.

در سطح جهانی نیز، وضعیت یکدست نیست. در بسیاری از کشورهای غربی، اعتراضات مردمی علیه جنگ و تجاوز، نشان داده که میان دولت‌ها و افکار عمومی شکاف وجود دارد. این شکاف، بیانگر یک تضاد عمیق‌تر است: تضاد میان خلق‌ها و نظام‌های امپریالیستی. اما این به‌معنای آن نیست که این اعتراضات به‌طور خودکار به یک نیروی سازمان‌یافته ضد امپریالیستی تبدیل می‌شوند. محدودیت‌ها، پراکندگی، و نبود سازمان‌یابی، مانع از آن است که این انرژی به یک قدرت تعیین‌کننده بدل شود. با این حال، همین شکاف، مشروعیت روایت رسمی را تضعیف می‌کند و نشان می‌دهد که امپریالیسم حتی در «خانه خود» نیز با بحران مواجه است.

در سطح دولت‌ها، وضعیت پیچیده‌تر است. چین، با اتکا به مسیر خاص توسعه خود و با سیاست خارجی مبتنی بر چندجانبه‌گرایی و «آینده مشترک بشریت»، از تضعیف نظم تک‌قطبی سود می‌برد. اما این موضع، در چارچوب منافع ملی و راهبردهای بلندمدت آن تعریف می‌شود، نه در قالب یک هم‌سویی مکانیکی با هر نیرویی که با آمریکا در تضاد است. برخورد به چین باید بر اساس مواضع رسمی و جهت‌گیری‌های اعلامی حزب کمونیست آن کشور فهمیده شود: تأکید بر ثبات، توسعه، و گسترش همکاری‌های اقتصادی و زیرساختی، نه صدور یک پروژه انقلابی جهانی به سبک قرن بیستم.

در مورد روسیه، باید تفکیک روشن‌تری قائل شد. سیاست خارجی آن، بیش از آنکه حامل یک افق ایدئولوژیک باشد، بیانگر منافع یک دولت در رقابت ژئوپلیتیک است. بنابراین، نه می‌توان آن را به‌سادگی در اردوگاه «ضد امپریالیسم» قرار داد، و نه می‌توان نقش آن را در تضعیف هژمونی آمریکا نادیده گرفت. این یک تضاد واقعی است که باید بدون توهم یا نفی، در تحلیل گنجانده شود.

اروپا نیز یکدست نیست. از یک سو، ساختار ناتو و وابستگی امنیتی به آمریکا، آن را در چارچوب سیاست‌های امپریالیستی قرار می‌دهد؛ از سوی دیگر، هزینه‌های



یکم نام ونام خانوادگی او، که در سال ۱۹۴۰ کمیسر(وزیر) دفاع بود، نامگذاری شده بود، او سال ها پس از آن، از پانزدهم ماه مارس ۱۹۵۳ تا هفتم ماه مه ۱۹۶۰ بسمت رئیس شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی را نیز دارا بود. توجه کنیم که هیئت زورگران، «پدر» بخش های زرهپوش آلمان و همچنین ابداع و اجرا کننده برنامه و شیوه به کار بردن زرهپوش ها در نبرد، در مقابل ویژگی های نوین تانک T-۳۴، که برتر از هر گونه ابزار جنگی آلمان بود، پیشنهاد کرد که مهندسان آلمانی دقیقاً از آن تقلید کنند و بسازند.



### زره پوش T-34

در آغاز یورش، شوروی بر پایه شیوه قدیمی «توپخانه های متحرک» که در جنگ یکم جهانی به کار می رفت، به ساخت T-۳۴ پرداخته بود و در این جنگ به کار بُرد، که به گونه ای چشمگیر نسبت به همه زرهپوش های آلمان برتر بود.

آلمانی ها هنگام پیشروی به گونه ای روشن و واقعی دریافتند که در برنامه ریزی «عملیات بارباروسا» به مسائلی چون: نادرستی اطلاعات در شمار لشکرهای ارتش سرخ که می توانستند به مقابله به آن ها بپردازند و همچنین نداشتن نقشه جاده های ا. ج. شوروی، که هنگام عملیات به این اشکال نیز برخوردند، یا نادیده گرفته و یا اهمیت نداده بودند، از این روی، نداشتن آگاهی و شناسایی دقیق، یا دست کم نزدیک به واقعیت که اندک اندک در یورش و پیشروی انگیزه رویارویی و دست و پنجه نرم کردن با مشکلات را افزود، اما یک مسئله تعیین کننده از بی تصمیمی هیتلر درباره تسخیر مسکو، چون هدف اصلی، و موازی و همزمان با آن، خواست و پرداختن به چندین هدف دیگر سرچشمه می گرفت، همچنین عملیاتی را که فرماندهان نظامی در زمان خود، برای یورش و پیشروی در سرزمین پهناور اتحاد جماهیر شوروی برنامه ریزی کرده بودند، اکنون با تغییراتی که هیتلر در آن داده بود اجرای آن ها را با توجه به توان و شمار نیروهای و هراخت، که در اختیار داشتند، به سختی قابل اجراء می دانستند. خودکامگی جنون آمیز هیتلر، اندک اندک خود او را چون خوره از درون به پوسیدگی کشاند،

## نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم... بقیه از صفحه آخر

راه آهن متفاوت با کشور آلمان، که مانع از به کار بردن قطارهای آن و ایجاد مشکلات زیاد در هرگونه حمل و نقل، می گشت، و این شرایط به سختی تُند زوی خودروها و دیگر ابزار جنگی موتوری آلمان را مشروط می کرد. - علی رغم آن که ارتش آلمان دست کم با سه و نیم میلیون نظامی و افزار پیشرفته جنگی بسیار به بزرگترین یورش تاریخی دست زد، اما اتحاد جماهیر شوروی از نیروی تقریباً نامحدود انسانی و مصمم در دفاع از خاک خود برخوردار بود.

- در زمینه ابزار جنگی، به کار بردن شوروی از تانک های T-۳۴ که در آن دوران سریع ترین زرهپوش جهان و KV-۱ در زمینه نبرد های زمینی عاملی تعیین کننده بودند، فرماندهی کل ارتش آلمان هیچ گونه آگاهی و شناخت از آن ها نداشت. اشاره ای کوتاه به برخی ویژگی آن ها:

- تانک T-۳۴ در سال ۱۹۴۰ تولید شد، گذشته از برخی محدودیت ها و تنگی جا برای سرنشینان آن، ابداع بسیار مهم و نوینی در زمینه فنی تانک در آن زمان بود؛ دارای موتور دوازده سیلندر دیزلی، درازا ۶،۷۵، پهنا ۳ و بلندی ۲،۴۵ متر با توان پانصد(پانصد) اسب بخار، رابطه وزن با توان ۱۸/۱۶، پیرامون سی و یک تُن وزن، پهنای پوششی پولادی هر یک از دو چرخ زنجیری («شینی») های آن پنجاه و پنج سانتیمتر، که در مجموع ۱۱۰ متر، بیش از یک سوم پهنای تانک، که از استواری بیشتری در حرکت و مانورها برخوردار بود، اسلحه یکم: توپ ۷۶،۲ میلیمتری، اسلحه دوم مسلسل ۷،۶۲ میلیمتری، خودکفایی ۴۶۵ کیلومتر، توان حرکت در شیب شست(شصت) درجه ای و سرعت پنجاه و پنج کیلومتر در ساعت، که مورد هدف قرار گرفتن از سوی آلمانی ها را بسیار مشکل تر می کرد.

- تانک KV-۱ در سال ۱۹۳۸ ساخته شده بود، که در سال ۱۹۴۰ به کار گرفته شد؛ دارای موتور دوازده سیلندر دیزلی، درازا ۶،۷۵، پهنا ۳،۳۴ و بلندی ۲،۷۱ متر با توان ششصد(ششصد) اسب بخار، رابطه وزن با توان ۱۳/۳، چهل و سه تُن وزن، اسلحه یکم: توپ ۷۶،۲ میلیمتری، اسلحه های دوم: چهار مسلسل ۷،۶۲ میلیمتری، خودکفایی سوخت ۲۵۰ کیلومتر، سرعت سی و پنج کیلومتر در ساعت. اشاره کنیم که تانک KV-۱ به افتخار کَلِمِنْت [اِفِرْموویچ] وُرشیلِف (Efremov-Voroshilov movič)، زاده: چهارم فوریه ۱۸۸۱- درگذشت دوم سپتامبر ۱۹۶۹، با واج های

جنگ، بحران انرژی، و فشارهای اجتماعی، شکافهایی در درون آن ایجاد کرده است. این شکاف ها هنوز به گسست راهبردی منجر نشده اند، اما نشان دهنده شکنندگی این بلوک اند.

نتیجه این است: هیچ یک از این قدرت ها «دوست» نیستند، اما تضادهای میان آنها، فضایی ایجاد می کند که می تواند به نفع کشورهایی چون ایران به کار گرفته شود به شرط آنکه با یک سیاست داخلی عدالت محور همراه باشد.

آنچه از مجموع این تحلیل به دست می آید، یک حکم ساده اما تعیین کننده است: در شرایط کنونی، هر خط مشی ای که یکی از دو جبهه «استقلال» و «عدالت» را قربانی دیگری کند، در نهایت شکست خواهد خورد. خط تسلیم طلب، که به نام عقلانیت یا صلح طلبی، خواهان عقب نشینی در برابر امپریالیسم است، نه صلح پایدار می آورد و نه رفاه؛ بلکه وابستگی را تعمیق می کند. خط توجیه گر داخلی، که به نام مقاومت، چشم بر تضادهای طبقاتی و فشار معیشتی می بندد، در نهایت پایه اجتماعی همان مقاومت را فرسوده می کند.

خط کمونیستی، در نقطه اتصال این دو جبهه قرار دارد. این خط می گوید: دفاع از حاکمیت ملی، شرط هر تحول مترقی است؛ اما این دفاع، تنها در صورتی پایدار می شود که با مبارزه برای عدالت اجتماعی، علیه بورژوازی نئولیبرال و رانت خوار، و به سود زحمتکشان پیوند بخورد. این پیوند، خودبه خود شکل نمی گیرد؛ نیازمند سازمان یابی، کار توده ای، و وجود یک حزب کمونیستی است که بتواند تجربه های پراکنده را به آگاهی منسجم و آگاهی را به عمل هدفمند تبدیل کند.

در نهایت، جامعه ایران در این لحظه تاریخی، دو چیز را همزمان نشان داده است: از یک سو، ظرفیت بالای بسیج و همبستگی در لحظه تهدید؛ و از سوی دیگر، شکاف های عمیق اقتصادی و طبقاتی. این دو، نه جدا از هم، بلکه در پیوندی دیالکتیکی وجود دارند. آینده، به این بستگی دارد که کدام نیرو بتواند این پیوند را به نفع خود شکل دهد: نیروهای امپریالیستی که بر شکاف ها سوار می شوند، یا نیروهای مردمی که می کوشند مقاومت را با عدالت گره بزنند. اینجاست که نقش کمونیست ها، نه به عنوان ناظر، بلکه به عنوان نیرویی مداخله گر، تعیین کننده می شود.

صفا فروردین ۱۴۰۵



«همه کار» ز خودکامی به بدنامی کشید  
آخر

نهان کئی ماند آن رازی کرو سازند محفل ها»  
مجموعه این عناصر و تصمیم های ناروشن و غیر قابل توجیه، گذشته از اشغال لنینگراد، شکست در بندر مورمانسک (Murmansk)، سرسختی و خیره سري و خواست هیتلر در فرستادن نیرویی زیاد به جبهه جنوب برای محاصره گروه مسلح شوروی در کیف در تأخیر یورش به مسکو و ضعیف شدن اندک اندک نیروهایی را که ارتش آلمان دارا بود، نقش داشتند.

یورش به مسکو در سی ام ماه سپتامبر ۱۹۴۱، در نزدیکی رسیدن فصل باران های پاییزی انجام شد، اما هیتلر با اطمینان به این که ارتش سرخ در شرایط بسیار سخت و ضعیف است، اشغال پایتخت را پیش از رسیدن آب و هوای بد می پنداشت. واقعیات نشان دادند که این پیش بینی او کاملاً نادرست بود و با گند شدن یورش و پیشروی، (که در بخش های پیش به انگیزه های آن پرداختیم) ناخشنودی فرماندهان نظامی را، با آگاهی از این که رسیدن به اهداف نظامی برنامه ریزی شده با تغییر آن ناممکن است، به همراه آورد، نتیجه آن شد که خوش باوری بیهوده و غیر قابل توجیه، زمانی آشکار گشت که ارتش سرخ با اطمینان از این که خطر جبهه دومی در شرق در مقابله با ژاپن، که با یورش در اقیانوس آرام به پایگاه ا.م. آمریکا در جبهه دیگری درگیر بود، برطرف گشته و نیازی به نیرو در آنجا نیست؛ از این روی با فراخواندن لشکرهای ورزیده و پرتوان خود از سیبری این گونه نیروهای خود را در مقابله با یورش آلمان در منطقه مسکو تقویت کرد. هیتلر با دیدن عدم موفقیت خود در یورش به پایتخت، سی و پنج تن از فرماندهان نظامی خود را با خوار کردنشان برکنار کرد و آنان را انگیزه شکست در نرسیدن به اهدافش دانست و فرماندهی کل نیروهای مسلح را عملاً در دست خود گرفت و این به جز ضعیف تر شدن و همرماخت، با از دست دادن شمار زیاد نظامیان در عدم عقب نشینی و ماندن اجباری با دستور هیتلر در مواضع، به ویژه در سرما و یخ بندان با نداشتن پوشاک مناسب در آن شرایط همراه با رنج و بیماری و مرگ، نتیجه ای را به بار نیاورد.

با توجه به این شکست، هیتلر که در آغاز «عملیات بارباروسا» به درخواست مصرانه موسولینی برای شرکت کردن در جنگ، چندان گرایش و توافقی نداشت، سرانجام با پذیرش آن، از موضع برتری، اندک نیروهای ایتالیایی را به بخش جنوب «جبهه شرق» فرستاده بود، اما اکنون مجبور گشت تا از موسولینی

بخواهد نیروهای نظامی ایتالیا را افزایش دهد. نبرد مسکو به شکست انجامید و ضد حمله شوروی پس از پیشروی ها، در منطقه ای تا آغاز تابستان بدون رویارویی های تعیین کننده ای در این بخش از جبهه راکد ماند، تا آن که در بیست و هشتم ماه ژوئن (۱۹۴۲) آلمان «عملیات آبی» را آغاز کرد.



هیتلر و فرماندهان هنگام برنامه ریزی (عملیات آبی)

«عملیات آبی» (Blau Fall)

هدف های هیتلر در یورش دوم به شوروی در زمینه سیاسی-استراتژیک تنها محدود به جنوب در «جبهه شرق»، این گونه بود:

داغان کردن مجموع نیروهای متمرکز شوروی در بخشی رود دُنسک و تسخیر دُنباس، اشغال کوبان (Kuban) و قفقاز، رسیدن به رود دُن (Don) و ولگا (Volga) و بیهوده کردن مرکز مهم تولیدات صنعتی استالینگراد بود. دستیابی به این اهداف بزرگ، که بیشتر از سوی هیتلر مطرح شده بود، به آلمان اجازه می داد که منابع مهم و بزرگی چون: تولیدات کشاورزی، انرژی و نفت و حل مشکلات اقتصادی را برای ادامه موفقیت ها در جنگ های هوایی-دریایی در جهان بر علیه قدرت های آنگلو ساکسون به دست آورد. علی رغم موفقیت های چشمگیر تاکتیکی در تسخیر بخشی از سرزمین ها، اما به اهداف سیاسی-استراتژیک-اقتصادی پایه ای دست نیافت. هیتلر ارتش آلمان را با تغییرات پیاپی خود در برنامه آغازین «عملیات آبی»، برای پیروزی هرچه زودتر، پیش از هجوم ا.م. آمریکا، ارتش آلمان را به شرایط استراتژیکی سخت و خطرناکی کشاند که پایه و انگیزه فاجعه زمستانی استالینگراد گشت.

بر پایه گزارش آمار «فرماندهی عالی ارتش آلمان» (OKH) در بیست و هشتم فوریه ۱۹۴۲، در «عملیات بارباروسا»، ارتش آلمان با یک میلیون و پنج هزار (۱/۰۰۵۰۰۰) سرباز کشته، زخمی و مفقود، نزدیک به یک سوم کل نیرویش در این جبهه، آسیب دیده بود، در حالی که در همه جنگ های پیش از یورش به ا.ج. شوروی در مجموع دویست و هجده هزار نظامی را شامل می شد، اما با توجه به

این که شوروی با مقاومت و سپس ضد حمله خود ضربه های بسیار زیادتری را متحمل شد و مشکلات گوناگونی گریبان گیرش گشته بود، با توقف یورش های متقابل در ماه های آغازین سال ۱۹۴۲، هیتلر و ارتش او، علی رغم پس رانده شدنشان، بار دیگر با این توهم که ارتش شوروی بسیار ضعیف گشته، برنامه ریزی یورش دومی را با نام رمز «عملیات آبی»، برای تسخیر نهایی سرزمین ها و تصاحب منابع حیاتی شوروی در ادامه جنگ و سرکردگی بر جهان، آغاز کردند. از سوی دیگر شوروی نیز علی رغم داشتن مشکلات زیاد، برای مقابله با ارتش نازیسم، با آگاهی از نیت ویرانگر آن در جهان، در برنامه ریزی و سر و سامان دادن ارتش، حل کمبود ها و تولیدات نظامی، پرتوان و بی وقفه کوشید.

هیتلر با آگاهی از تنگی وقت، پیش از رسیدن فصل سرما و به میدان آمدن ا.م. آمریکا، پس از نشستی در بیست و هشتم مارس، در پنجم آوریل با دستور شماره ۴۱، با تغییر برنامه آغازین «عملیات آبی» نیز، که از سوی ژنرال های فرماندهی کل ارتش طرح شده بود، بر آن شد که هرچه زودتر با به دست آوردن پیروزی، به جنگ در «جبهه شرق» پایان دهد، از این روی بار دیگر تصمیم به تسخیر مسکو گرفت و کلاً هرگونه پیشنهاد را در حفظ کردن مواضع دفاعی در بخش هایی که هنوز در دست داشتند، رد کرد؛ این تصمیم جاه طلبانه او، با توجه به نیروی تضعیف گشته شده و همرماخت، پس از ضد حمله شوروی، و نیروهایی که در اختیار داشت، یک یورش دیگر در سه جبهه عملاً ممکن نبود؛ او آغاز یورش را به سوی بخش جنوب، برای درهم شکستن نیروهای ارتش شوروی با رسیدن به رودهای دُن، ولگا و منطقه قفقاز را برگزید و در انتظار نتایج مهم سیاسی در آن منطقه، در صورت امکان مردم مسلمان را برانگیزاند و بیش از آن با این خیال، در صورتی که ا.ج. شوروی کاملاً سقوط کند، با عملیاتی بس بزرگ، ایران، عراق، شبه جزیره عربستان سعودی و احتمالاً با کمک ژنرال رُمِل (Erwin Rommel)، که به روباه صحرا مشهور است، در شمال آفریقا فرمانده نیروی بزرگ «سپاه آفریقای آلمان» (Korps Afrika Deutsches) مشغول به جنگ بود، مصر را نیز تسخیر کند.

فرانز هالدر (Halder Franz)، فرمانده کل قوای ارتش آلمان، نسبت به چنین برنامه بزرگ خواهی و پنجه افکنانه بیگانه و شگفت زده بود، اما گذشته از اطرافیان هیتلر، ارزیابی خوش بینانه از این برنامه، که از حس برتری فنی و صنعتی نسبت به دشمنانشان، در میان سربازان و افسران سرچشمه می گرفت،



کردند و اوضاع به نسبت نیروها، به ویژه در بخش جنوب «جبهه شرق»، برعکس به سود آلمانی ها تمام شد. اما این تازه آغاز نبردی تاریخی، بس خونین و مهم با جانفشانی در مبارزه ای تعیین کننده در استالینگراد از سوی مردم و نظامیان ا. ج. شوروی بر علیه فاشیسم و نازی فاشیسم بود که در بخش های آینده به آن خواهیم پرداخت.

عباس دهقان

## خاطرات ترزا ترچه... بقیه از صفحه آخر

کارگران زن پارچه بافی توافقی شده بود خود قدمی به جلو است. اما این ۷۵ درصد قرارداد کارگران نساجی از قبل وجود داشت و لذا قانون باید شرایط بهتری را برای آنان تدارک می دید. از آن جایی که ما روی مواضع خود ایستادگی می کردیم، نشست قطع شد. "دی ویتوریو" نزدیک من آمد و گفت بهتر است بحث را خاتمه دهیم، می توانی مبارزه را به تنهایی ادامه دهی. او را به درک فرستادم و خودم به تنهایی مبارزه را ادامه دادم. از این که مبادا در اقلیت باشم به هیچ وجه ناراحت نبودم، زیرا که اقلیت هم می توانست مبارزه کند تا اکثریت شود. "دی ویتوریو" با ترشروی رفت، به ویژه این که این دهن به دهن شدن ما در حضور خیلی از نمایندگان اتفاق افتاده بود، در حالی که کسی در پارلمان به دعوا و مرافعه عادت نداشت، کاری که در "سندیکای کارگری" متداول بود. در شروع نشست همین که وارد سالن مجلس شدم، با "تولیاتی" روبرو شدم که با نگرانی به من گفت: "گوش کنید رفیق "استلا"، رفیق "دی ویتوریو" می گوید.....". نگذاشتم حرفش را تمام کند. با لحنی قاطع فوراً جواب دادم: "این مبارزه را من به مسئولیت خودم به پیش خواهم برد. هم اکنون آن صحنه در نظرم است، روی پله ای که بخش های سالن نمایندگان "مونت چیتوریو" را جدا می کرد، "تولیاتی" با بی اطمینانی، در حالی که دست هایش را به حالت تسلیم بلند کرده بود گفت: "البته، البته، حرفی ندارم.....". کله شقی "پیه مونته" ای من کارش را کرده بود. با کمک و پشتیبانی ویژه رفقا، موفق شدم ۸۰ درصد دستمزد پرداختی را با ۵ ماه استراحت برای مادران کارگر بگیرم. این قانون اگرچه همه آن چه را که می خواستیم نبود، سرانجام به تصویب رسید. بسیاری از ماده ها

کم بر بخش مهمی از جهان را داشت. به هر روی، بخشی از فرماندهان برجسته نظامی ارتش سرخ چندان باوری به این خوش بینی استالین نداشتند، چون یک یورش همگانی را برای بازستاندن و آزاد کردن سرزمین های اشغالی ممکن نمی دانستند، ژنرال های برجسته، آگاه و متوجه چون: مارشال بوریس شاپوشنیکوف (Šapošnikov Boris)، رئیس نیروی نظامی عمومی، و معاون او ژنرال الکساندر واسیلوسکی (Va- Aleksandr silevskij)، واقع گرایانه تشکیل یک صف آرای استوار دفاعی را برای فرسوده کردن پیش گیرانه ارتش آلمان، ترجیح می دادند، برخی دیگر ژنرال ها، سخت و با فشار بر آن بودند که با یورش هوایی منطقه ای، در مکان هایی که آلمانی ها خود را آماده می کردند، با بهم ریختن نیروهایشان آن ها را از حمله تابستانی بازدارند، به ویژه ژنرال گئورگی ژوکوف، فرمانده جبهه غربی در راه مسکو، پُرحرارت بر آن تأکید داشت که یورش در غرب پایتخت برای داغان کردن همه گروه های گرد آمده آلمانی در منطقه ژژو-ویاجما آغاز شود، در حالی که مارشال سیم تیموشنکو، فرمانده جبهه جنوب غربی (که پیش از این از هفتم ماه مه ۱۹۴۱ تا نوزدهم ماه جولای ۱۹۴۱ وزیر دفاع نیز بود)، این فرضیه ممکن را پیشنهاد می کرد که با یک یورش بزرگ در بخش جنوب، شهرهای خارگوف (kovkhar)، میکولایف (Mykolaïv) و گمل (Gomel) را آزاد کنند. استالین با خودداری، نامطمئن به امکان یورش ارتش و همچنین گمان داشتن در توان ارتش سرخ در نگه داشتن دفاع منظم با طولانی شدن نبرد بر علیه ارتش آلمان بود. تصمیم نهایی او چندان خوشایند و بدون درد نبود، باور و پیشنهاد یورش سخت ژنرال ها را به کنار گذاشت، برنامه دفاع استراتژیکی مارشال شاپوشنیکوف را نیز رد کرد و برعکس، شمار زیادی یورش های محدود به نیروهای آلمانی را برای ایجاد مزاحمت چه در شمال، در بخش لنینگراد و چه در بخش جنوب در سوی خارگوف و گرمه را برای وقت گرفتن و داشتن زمانی بیشتر در دستور کار قرار داد. عواقب این تصمیم برای شوروی بد بود، یورش های گوناگون، پراکنده و محدود، با شکست رو به رو گشتند، در شمال دومین نیروی ضربتی ژنرال آندری والاسف (Valasov Andrej)، در نبرد رود وُلگف (Volkov) متلاشی شد؛ در جنوب نیروی مارشال تیموشنکو در دومین نبرد خارگوف محاصره گشت و گرمه کاملاً از دست رفت و آلمانی ها دژ سیواستوپول (Sev-astopol) را پس از محاصره طولانی و خونریزی زیاد، تسخیر کردند. این شکست ها پیش از آغاز «عملیات آبی»، ارتش شوروی را تضعیف

کم نبود، به ویژه زمانی که هیتلر با تکرار و تأکید باور خود را در ضعیف بودن ارتش سرخ پس از ضربات سختی که در تابستان گذشته و کشته های زیادی که در ضد حمله زمستانی خود تحمل کرده بود، با این امید که به گونه ای نهایی مقاومت شوروی را درهم خواهد شکست، بیان کرد.



### نقشه دفاع شوروی

در یکم ماه مه استالین نیز برای نخستین بار، باور خود را در «پیروزی نهایی در سال ۱۹۴۲» اعلام کرد. اشاره کنیم که سِر استافورد کریپس (Cripps Stafford Sir)، سفیر انگلستان، از ماه مه ۱۹۴۰ تا ژانویه ۱۹۴۲ در مسکو، نیز از پیروزی شوروی «بَر برلن» سخن رانده بود، در حالی که ژنرال سیاسی و برجسته لهستانی، وُلادیسلاو سیکرُسکی (Sikor- Władysław ski)، فرمانده کل نیروهای مهاجر مخالف دولت لهستان و فاشیسم در فرانسه و به ویژه انگلستان، برعکس این باورها، یورش تازه آلمان و هدف اصلی آن را در قفقاز پیش بینی می کرد. اعلام این خوش بینی استالین خالی از زنده نگه داشتن روحیه و اعتماد مردم در آن شرایط سخت نسبت به ارتش سرخ نبود و موفقیت های مبارزات زمستانی و تضعیف مهم ارتش آلمان را در نظر داشت و بیان می کرد و افزایش تولیدات ابزار جنگی در اورالی (Urali) و سیبری، که دستگاه ها و کارخانجات صنعتی را از مناطق جنگی مورد تهاجم به آنجا منتقل کرده بود، را به حساب می آورد، همچنین تأمین های نظامی را که متحدان غربی تعهد کرده بودند و باز شدن جبهه دومی در اروپای غربی برای مقابله و ضربه زدن از پشت به ارتش نازیسم و مجبور و مشغول کردنشان در غرب، برای عدم تمرکز در جنگ بر علیه شوروی. توجه داشته باشیم که پیروزی یا شکست شوروی نقش بسیار مهمی در پیروزی یا شکست نازیسم در جنگ دوم جهانی و مقوله تسلط یا عدم تسلط، دست



عهده داشت ولی هنوز عضو حزب کمونیست نبود. "لویرا پایتا" مادر "کارلو" و همچنین "جولیتا" که زنی بسیار دوست داشتنی و فعال بود حضور داشت. او کمونیستی فعال بود و بسیار مورد علاقه رفقا به خصوص در تورینو بود.

سخنرانی می بایستی در تئاتر "الفیری" که برای من پر از خاطره بود برگزار می شد. در حقیقت در "الفیری" آخرین بار با برادرم قبل از این که او برای اعزام به جبهه برود و دیگر برنگردد رفته بودم. تا آن روز هیچگاه در آن جا سخنرانی نداشتیم. پس از آزادی در "تورینو" صحبت کرده بودم، اما سخنرانی ام محدود به مطالب سندیکایی بود. آن روز تئاتر پر از جمعیت بود.

قبل از این که بالای سن بروم، طبق معمول صحبت بر این بود که چه کسی ریاست جلسه را به عهده بگیرد به چه ترتیب جلسه جلو برده شود. من در سالن در بین جمعیت نشسته بودم. در آن هنگام بود که رفقای زنی که در گذشته در "جوانان کمونیست" و یا در دوران فعالیت های غیر قانونی با هم بودیم را دیدم. از جمله "لینا سوچو" را دیدم که مرا به یاد آن پاسپورتی که بسیار بد جعل شده بود و من باید با آن همراه "آهیمه" دختر همسر رفیقمان "نیکولتو" از مرز شوروی می گذشتم، انداخت. "لینا" پس از گذراندن سال های زیادی در زندان فاشیست ها، چقدر پیر شده بود! مامان ترزا راهم که همراه دخترش باهم در "روکت" زندانی بود یم، دیدم. او گفت، دخترش ازدواج کرده است و همراه با شوهرش که از پارتیزان های سابق بود در لهستان زندگی می کنند.

سپس باید به پشت تربیون می رفتم و صحبت می کردم. بخش اعظم حضار زن بودند، زیرا سخنرانی مربوط به ۸ مارس بود. به خاطر می آورم سخنان را رو به زنان و گفتن "رفقای زن" آغاز کردم. گفتم، کلمه رفیق در حزبی بودن خلاصه نمی شود، بلکه در زن بودن خلاصه می شود. در حقیقت زنان رفیق مردانند، آن ها رفیقانی در عرصه کارند، رفیقانی در عرصه مبارزه برای آزادی اند، همان گونه که رفیقان قهرمانی در مبارزه علیه فاشیسم و جنگ آزادیبخش بودند. یادآور شدم - و این به خاطر سوسیالیست های زنی بود که همدیگر را "دوست" صدا می زدند- که سرود پر افتخار و قدیمی "حماسه کارگران" نوشته "توراتی"، مردان را برادر خطاب می کرد و زنان را رفقا، همسران دوران سختی می نامید. دقیقاً به همین منظور است که من هم به خود اجازه می دهم همه زنان را "رفقا" خطاب کنم، همه آن ها را، از هر حزبی که می خواهند باشند و حتی آن هایی را که عضو هیچ حزبی نیستند.

سپس سخنانم را در مورد مسائل موجودی

قبل از ازدواج در بیرون از منزل کار می کردند. اما رفقای زن، مرا سکتاریست قضاوت می کردند و معتقد بودند کمتر حالت زنانه درمن وجود دارد.

به خاطر می آورم یکبار در ترن، در حالی که با بعضی از رهبران "اتحادیه زنان ایتالیایی" در حضور رفقای مرد گفت و گو می کردیم گفتم، این رفقای عضو "اتحادیه زنان ایتالیایی" با وجود ورود به حزب، یکدیگر را "دوست" خطاب می کنند که بنظر من جز جلوه ای از خصلت خرده بورژوازی شان نمی تواند باشد. و بعد با لحن همیشگی ام اضافه کردم که معمولاً "دوست" به کسانی اطلاق می شود که با شوهر دیگران به رختخواب می روند. کاش هرگز آن جمله را نمی گفتم! کم مانده بود دادگاه لازانیا تکرار شود. این مطلب به گوش رهبری حزب هم رسید. بیشتر به این خاطر به من انتقاد شد که آن جمله را در ترن که یک محل عمومی بود، جایی که هر کس می توانست آن را شنیده باشد گفتم. مطمئن بودم که بین حاضرین هم یک فضول همیشگی بود.



چندی بعد در یک سری از جلسات در "تورینو"، شهر زادگاهم دعوت شدم. یکی از خواست هاشان این بود که در ارتباط با ۸ مارس سخنرانی کنم. قبول کردم و فکر کردم نظرم را در برابر جمع در مورد "دوستان" و "رفقا" اعلان کنم. در این جلسات "آدا گوبتی" هم شرکت داشت. اگر اشتباه نکنم او در آن زمان رهبری "اتحادیه زنان ایتالیایی" را بر

طبق فرمول پیشنهادی ما به رأی گذاشته شد و به تصویب رسید، بقیه هم رد شد، مانند حمایت اقتصادی همسران کارگران، کارگران کشاورز زن (۱) - و کشاورزان زن.

Mezzadrese - کشاورزانی که روی زمین مالک کار می کردند و محصول طبق قراردادی بین مالک و رعیت تقسیم می شد. امروز چنین مناسباتی وجود ندارد - مترجم

به رغم محدودیت های پیش آمده در نتیجه، قانون خوبی به دست آمد که در آن وقت نه تنها مترقی ترین رأی پارلمان جمهوری ایتالیا به شمار می آمد، بلکه از هر قانون دیگری در ارتباط با حمایت مادران باردار در هر کشور دنیا برای کارگران مادر، مناسب تر بود. این اولین قانونی بود که در پارلمان و مردم ابتکار آن را در دست گرفتند و به رغم نظر "شلبا" و کنفدراسیون صاحبان صنایع و به رغم خفقان و انشعاب در سندیکا و به شکرانه رنج ها و مبارزات سرسختانه کارگران و همین طور مبارزه دشواری که زنان در داخل و خارج پارلمان انجام دادند، نتیجه خوبی به دست داده بود.

این پیروزی بیش از همه ناشی از هم سوئی مبارزه در داخل کشور و نمایندگان آن در پارلمان بود. بدون حمایت و پشتیبانی توده های کارگر زن، بدون هم فکری و انتقاد زنان کارگر نسبت به قانون پیشنهاد شده در مجلس که بیش از دو سال بی وقفه جریان داشت، این قانون تصویب نمی شد. دستاورد مهم تر، همان قانون "فانفانی" بود که در نطفه خفه شد. مبارزات جهت قانون برای زنان باردار، نشان داد در عین حال که قبول نکردم

همه وقتم را وقف کار زنان کنم، اما فعالانه در جهت دفاع از حقوق آنان پرداختم. به رغم گفت و گوهای دائمی ام با رفقای زن اتحادیه زنان ایتالیایی "او. دی. ای". اینان به عقیده من بسیار "فمینیست" بودند و به اندازه کافی به مسائل زنان کارگر توجه نداشتند. اکثریت زنان ایتالیا اگر هم خود را زن خانه دار به حساب می آوردند، اما همگی و یا اغلب آن ها



که مورد توجه مردان و زنان بود و همچنین در مورد مبارزه ای که باید هدایت شود ادامه داد. همین که سخنرانی تمام شد "الویرا پایتا" و "آدا گویتی" مرا در آغوش گرفتند و گفتند: "حق با توست رفیق"، از این پس همه همدیگر را رفیق صدا می زنیم، زیرا از آن جهت که تو مسئله را تشریح کردی، همگی احساس رفیق بودن می کنیم".

به هنگام بحث با زنان، چه رفقای زن عضو حزب و چه با آن ها که عضو حزب نبودند، اغلب جنب و جوش به وجود می آوردم، همان گونه که در جریان فعالیت های سندیکایی می کردم. در واقع زنان، حتی مصمم ترین آن ها در برابر مردان تسلیم می شدند. همیشه به آن ها می گفتم، "شما چگونه قادرید سرتان را در برابر کارفرما بالا نگه دارید، به آن ها دلائل تان را بگوئید و نظراتان را در مورد کارخانه اعمال کنید، در حالی که در برابر رفقای مرد همیشه تسلیم اید، حتی زمانی که یقین دارید حق باشماست؟!".

در این مورد مقاله ای در روزنامه نوشتیم که تیتراژ آن چنین بود: "یاد بگیریم بگوئیم نه". مقاله سر و صدا راه انداخت و موجب بحث ها و برخوردهای بسیار شد. این نکته که توضیح داده شد که زنان برای این که بتوانند آزادی خود را به عنوان زن و به عنوان کارگر به دست آورند، بایستی یاد بگیرند بگویند نه: به معلمین خود بگویند نه، و به رفقای خود بگویند نه و طبعاً این زمانی است که به حقانیت نظر خود اطمینان دارند. باید برای دفاع از عقاید و نظرات خود مبارزه کنند و این اندیشه که مردان، اعم از رفیق و رهبر در سلسله مراتب اجتماعی یک درجه بالا تر از آن ها است، پس حق با آن ها است از سر به دور کنند.

مبارزات زنان پارچه بافی همچنان ادامه داشت و شرایط هر روز سخت تر می شد. مسئله اخراج کارگران و بلاتکلیف گذاشتن شان به جریانی روزمره تبدیل شده بود. ما موفق شدیم که اتخاذ تصمیم درمورد کارگران، با نظارت کمیسیون داخلی باشد، اما آن چه شرایط را همواره دشوارتر می کرد، چگونه امکان داشت با کارفرما بر روی تعداد و انتخاب افراد در به تعلیق در آوردن و اخراج شان "توافق" کرد؟ و این تقریباً ناشدنی بود. اگر به کارفرمایان آزادی عمل می دادیم، آنان بهترین فعالان سیاسی و سندیکایی را از کارخانه بیرون می کردند. ولی اگر هم می خواستیم "به توافق" برسم لازم بود بخشی از مسئولیت سیاست کارفرما را به عهده بگیریم. تنها راه حل این بود که با اخراج ها و به تعلیق در آوردن ها به مبارزه برخیزیم. اما در این مبارزه باید متحد و یکپارچه عمل می شد. کاری که همیشه هم ساده نبود. ما مطرح می کردیم که بحران پارچه بافی را می توان با

نو کردن ماشین ها و ابزار کارخانه، بالا بردن دستمزدها و افزایش قدرت مصرف، بالا برد. از این گذشته ما با استفاده از همه امکانات خود علیه کارفرمایان که می خواستند بحران را که مسبب اصلی اش خود سرمایه داران بودند را به گردن کارگران بیندازند مبارزه می کردیم.

دولت و از آن جمله وزارت کار به ریاست "فانفانی" با مشکلات بسیاری روبرو بود و حل این مشکلات اغلب به عهده او و "لاپیرا" بود. رابطه من با "لاپیرا" به اندازه کافی عجیب بود. او یک روز به من گفت: "من این مقام را قبول کرده ام برای این که برای کارگران کار مثبتی انجام دهم". با آن معنویت روحانی اش - که من آن را فقط یک تخیل قضاوت می کردم - "لاپیرا" می خواست برای کارگران کار "مثبتی انجام" دهد، به طوری به صاحبان صنایع هم ضرری نرسد. کاری که غیر ممکن بود. "لاپیرا" سعی می کرد از کارگران در برابر اخراج ها و به تعلیق گذاشتن ها دفاع کند، اما همیشه به نتایج منفی می رسید.

به خاطر می آورم یکبار پس از مبارزه ای بسیار دشوار که امکان داده بود اخراج ها را محدود کند ولی متوقف نکند، چند لحظه قبل از امضای توافق با قیافه دلخوری که به خاطر نتیجه کار داشتم، "لاپیرا" به من گفت: "من با شما موافقم، اما کاری از دستم بر نمی آید. حتی من هم قدرت لازم را ندارم که صاحبان صنایع را مجبور کنم تا به جای این که کارگران را اخراج کنند وسائل و دستگاه های کارخانه را تعویض کنند. من تنها می توانم دعا کنم و گریه کنم".

در واقع چشمانش هم از اشک پر شده بود. با دیدن این منظره کم مانده بود که من هم دچار احساسات شوم که از احساس ضعف خود خجالت کشیدم، شروع کردم به فریاد زدن. به یاد آمد جمله ای را که سال ها قبل "سنتیا" گفته بود: "برای این که احساسات خود را بپوشانی همچون ماندالینی به فغان می آیی". همین طور "لاپیرا" هم باید متوجه شده باشد. او کشویی را باز کرد و جعبه شکلاتی را از آن بیرون آورد و گفت، آن را به او هدیه کرده اند و او آن را در کشو گذاشته است که گاه به گاه به بچه هایی که نیاز به نوازش دارند بدهد. در آن لحظه مرا مانند بچه ای درد کشیده پنداشته بود که می خواست از او دلجویی کند". ادامه دارد.....

لیلا خرداد ماه ۱۴۰۵

آن که پایین است، می گوید: پایان جنگ  
آن که بالا نشسته است،  
و هم آنکه سودای نشستن در بالا را دارد  
می گویند: جنگ.  
آن که پایین است، می گوید:  
این جنگ برای من کار و نان نمی شود.  
آن که بالا نشسته است، می گوید:  
این جنگ لازم است.  
آن که پایین است، می گوید:  
پسرم را به کشتن می دهند.  
آن که بالا نشسته است، می گوید:  
این افتخار است.  
آن که پایین است، می گوید:  
من خانه ام را از دست می دهم.  
آن که بالا نشسته است، می گوید:  
ملت پیروز خواهد شد.  
آن که پایین است، می گوید:  
من چیزی برای بردن ندارم.  
آن که بالا نشسته است، می گوید:  
همه چیز در خطر است.  
آن که پایین است، می گوید:  
چرا باید بجنگم؟  
آن که بالا نشسته است،  
می گوید برای وطن  
برتولت برشت

بجز نوشته هایی که با امضای  
تحریریه منتشر می گردد و بیانگر  
نظرات حزب رنجبران ایران می باشد،  
دیگر نوشته های مندرج در نشریه  
رنجبر به امضای فردی است و  
مسئولیت آن ها با نویسندگان شان  
می باشد.





## اوضاع کنونی و جایگاه کمونیستها

برای تقسیم و بازتقسیم جهان، به ویژگی‌های تعیین‌کننده آن بدل شده‌اند. انقلاب اکتبر نشان داد که در دل این سلطه، امکان گسست نیز وجود دارد. از آن پس، تاریخ جهان در کشاکش دو روند پیش می‌رود: بازتولید نظم امپریالیستی و تلاش برای عبور از آن. امروز نیز همین کشاکش، اما در شکل‌های پیچیده‌تر و چندلایه‌تر، ادامه دارد.

در سه دهه پس از فروپاشی شوروی، نظم تک‌قطبی به رهبری آمریکا به‌عنوان افق مسلط معرفی شد. نئولیبرالیسم، خصوصی‌سازی، مالی‌سازی، و گسترش

اگر همه را در پیوند ببینیم، قانونمندی‌ها آشکار می‌شوند و آنگاه است که می‌توان از «دانستن» به «تعیین خط‌مشی» گذر کرد. از این منظر، ما در همان چارچوبی حرکت می‌کنیم که از ابتدای قرن بیستم گشوده شد یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم. این گزاره اگر به‌صورت کتابی تکرار شود، بی‌جان است؛ اما اگر به واقعیت امروز وصل شود، معنایش روشن می‌شود. سرمایه‌داری در مرحله امپریالیسم همان‌گونه که لنین تحلیل کرد به مرحله‌ای رسیده که انباشت سرمایه، سلطه سرمایه مالی، و رقابت

درک اوضاع کنونی جهان و ایران، اگر بخواهد از سطح توصیف رویدادها فراتر برود و به راهنمای عمل تبدیل شود، ناگزیر است از یک روش آغاز کند: دیدن واقعیت به‌مثابه یک کل زنده و متناقض. این همان چیزی است که ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی به ما می‌آموزند. هیچ پدیده‌ای را نمی‌توان جدا از پیوندهایش، بی‌حرکت، یا بدون تضاد فهمید. جنگ، آتش‌بس، تحریم، بسیج اجتماعی، شکاف‌های طبقاتی، و حتی حالات روانی جامعه، حلقه‌هایی از یک زنجیرند. اگر یکی را جدا کنیم، تصویر منحرف می‌شود.

## نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیستها

«عملیات باربارُسا» شد؛ مقاومت و ضد حمله ارتش شوروی پایه گذار شکست‌های آینده و سقوط پایانی نازی فاشیسم هیتلری گردید. «در این درگاه که گه گه گه گه شود ناگه

مشو غره به امروز که از فردا نه‌ای آگه» در اینجا، دست کم و به گونه‌ای همگانی می‌توانیم مجموعه‌ای انگیزه‌ها و عوامل شکست و نرسیدن به اهداف این یورش را شش ماه پس از آغاز آن چنین ارزیابی کنیم: - پیش از هرچیز فاصله زیاد میان آلمان و ا. ج. شوروی و این که از جاده‌های نامناسب و درخور پیمودن خودروهای نظامی و نیز خطوط

ارتش سرخ جلوگیری کنند، اما تا این زمان برنامه «عملیات باربارُسا» با آن که در دو ماهه آغاز یورش توانستند ضرباتی به نیروهای شوروی بزنند و با پیشروی در مناطق گسترده‌ای از خاک آن و اشغال شهرهای گوناگون با غره شدن به خود، به ویژه از سوی هیتلر و این که مطابق خیال و برنامه‌شان در یورش برق‌آسا و اقدام به تسخیر مسکو و پس از آن منفرد و منزوی کردن کامل بریتانیا و پیروزی نهایی در جنگ، اما با مقاومت و مبارزه‌ای سخت از سوی ارتش سرخ رو به روی و با دادن تلفات و خسارات زیاد مجبور به پس‌روی گشتند و این نشان از شکست و همرمخت با

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیستها و پارتیزان‌های ضد فاشیست

بخش سی و پنجم

پایان جنگ زمستانی و آغاز «عملیات آبی»

پس از مقاومت و رویارویی با یورش ارتش آلمان برای تسخیر مسکو، ارتش سرخ با ضد حمله خود، پس راندن نیروهای نازیسم و ادامه به پیشروی و آزاد کردن شهرهای گوناگون، با رسیدن چند لشکر دیگر که به یاری نیروهای اشغالگر شتافته بودند در نیمه ماه مارس ۱۹۴۲ اینان توانستند از پیشروی

## خاطرات ترزانوچه

استراحت اجباری با پرداخت صد در صد را پیشنهاد می‌کرد. ساعت‌ها بر روی آن بحث کردیم. روشن بود که اکثریت در پی این بودند که ما را خسته کنند و از پا در آورند تا این که ما با طرح پیشنهادی دولت که تنها ۷۵ درصد دستمزد را مطرح می‌کرد موافقت کنیم. در واقع خیلی از رفقا که به خاطر بحث‌های طولانی از پای در آمده بودند، می‌گفتند پرداخت ۷۵ درصد دستمزد در دوره استراحت نسبت به ۶۶ در صدی که در انترکنفدرال برای

در این جلسه تهیه کرده بودم، او به جلسه ارائه کند. درحالی که بحث قانون حمایت از مادران باردار در پارلمان مطرح بود، مطلقاً نمی‌توانستم کشور را ترک کنم. از طرف دیگر مناسب نبود تقاضا کنم جلسه را به عقب بیندازند، چرا که امکان داشت تصویب قانون به سرنوشتی نا معلوم دچار شود. در مجمع عمومی مبارزه سختی را به خاطر حمایت از ماده‌ای که به شرایط اقتصادی مربوط می‌شد داشتیم، ماده‌ای که ۵ ماه

کشور و پارلمان

ترزا ادامه می‌دهد: "در آن روزها من به خاطر شرکت در جلسه اتحادیه سندیکای بین‌المللی پارچه بافی و دوزندگی - "فدراسیون کارگران پارچه بافی" - که به عنوان صدر اتحادیه برگزیده شده بودم، می‌بایستی به خارج از کشور بروم، اما به خاطر مخالفت‌های زیاد اطلاع دادم نمی‌توانم حرکت کنم. به رفیق "ساویو" منشی سندیکای کارگران دوزنده ایتالیا مأموریت دادم رساله‌ای را که به منظور شرکت

## با نشانی‌های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن‌ها با نویسندگانشان می‌باشد.



آدرس پُست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

[ranjbaran.org@gmail.com](mailto:ranjbaran.org@gmail.com)

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:

[www.ranjbaran.net](http://www.ranjbaran.net)